علیه السلام

پیشوای صادق

حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای

پیشوای صادق (علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: پیشوای صادق / علی خامنه ای، 1318.

مشخصات نشر: تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، 1386.

مشخصات ظاهری: ده، 99ص.

شابک: 11000 ریال ؛ 12000 ریال : چاپ چهارم -978-964-476-030 :3

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Ali Khamenei. The honest leader.

یادداشت: چاپ قبلی: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1382 (شش، 113 ص.).

یادداشت: چاپ سوم.

یادداشت: چاپ چهارم: 1388.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، 83 - 148ق. .

موضوع: جعفر بن محمد(ع)، امام ششم، 83 - 148ق. -- امامت

شناسه افزوده: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

رده بندی کنگره: BP45 /خ2پ9 1386

رده بندی دیویی: 297/9553

شماره کتابشناسی ملی: 1179570

دو قضاوت درباره ی امام صادق علیه السلام

اشاره

من المؤمنین رجال صدقوا ما عهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا [1] و جعلنهم أئمه یهدون بأمرنا و أوحینآ الیهم فعل الخیرت و اقام الصلوه و ایتآء الزکوه و کانوا لنا عبدین [2].

درباره ی امام صادق علیه السلام دو قضاوت در میان مردم رایج است. این دو قضاوت از طرف دو دسته از مردم و صاحبان دو گونه طرز فکر ابراز می شود؛ ولی با کمال تعجب، هم شکل و محتوای این قضاوتها و هم منشأ آنها به یکدیگر نزدیک است و حتی می توان گفت در پاره ای از موارد و مسائل مربوطه، کاملا با یکدیگر مشترکند. این دو قضاوت را من به طور خلاصه می گویم و خواهید دید که هر دو با ذهن شما بسیار آشنا است و تاکنون با کسانی که این چنین می اندیشند و این چنین می گویند و بر سر گفته ی خود با تعصب فراوان می ایستند، برخورد کرده اید.

[صفحه 2]

قضاوت جانبدارانه

اولین قضاوت، قضاوتی جانبدارانه است و از طرف کسانی ابراز می شود که در پندار خود، دوستان و پیروان و موالیان امام محسوب می گردند؛ قضاوت شیعیان امام صادق علیه السلام است به نام، اگر چه نه به عمل؛ و آن چنین است:

امام صادق علیه السلام بر خلاف بعضی از امامان قبل و بعد از خودش، در موقعیتی قرار گرفت که توانست و فرصت یافت به نشر احکام دین بپردازد و در خانه را به روی جویندگان علم باز کند. در خانه نشست، مردم را به خود راه داد، بساط تدریس و دانش دین را گسترد و هر که از تشنه کامان علم و

حقیقت به سوی او آمد، او را با آغوش باز پذیرفت. در پای منبر تدریس او چهار هزار شاگرد گرد آمدند و از مکتب خانه ی شاگردان او دانشهای گوناگون از علوم دینی، مانند فقه و حدیث و تفسیر تا علوم طبیعی - مانند تاریخ و اخلاق و علم الاجتماع و غیره - در لابلای کتابها و نوشته های فراوان و به وسیله ی چهره های معروف و سرشناس به جهانیان عرضه شده. با صاحبان افکار و طرز فکر وابستگان به دیگر آیینها، بساط بحث و مناظره گسترده و هر جا ملحدی، زندیقی، طبیعی و مادی و منکر خدایی بود، خودش یا یکی از شاگردانش با او به بحث و استدلال می نشستند و او را مغلوب می کردند. با متکلمین زمان خود در مسائل اعتقادی و کلامی پنجه درافکند و همچون قهرمانی در میدان دانش و بینش، از هر طرف مدعیان و معارضان و پر گویان و یاوه اندیشان را یکی پس از دیگری محکوم ساخت، و همچون معلم پر حوصله ای در طول سالیان متمادی شاگردان زبده و مبرز به ثمر رسانید ... و برای آنکه بتواند این حوزه ی علمی را دایر نگه دارد و این مکتب دانش و اندیشه ی اسلامی را هر چه بیشتر رواج دهد، مجبور شد در سیاست مداخله نکند؛ نه فقط بدین معنی که ابتکار هیچ عمل سیاسی را در دست نگیرد، بلکه حتی

بدین صورت که گاه کاملا در همان جهت سیاسی که خلفای زمانش می خواستند، حرکت هم بکند و آنان را نسبت به خود خوشبین هم بسازد و بکوشد که هیچ کاری بر خلاف سیاست آنان از او سر نزند. لذا

نه تنها به حکمرانان معاصرش تعرضی نکرد، بلکه حتی دیگران را هم از تعرض به آنان منع می کرد. اگر گاهی لازم می شد، به سراغ آنها می رفت و از آنها صله و جایزه می گرفت. اگر بر اثر نهضتی، سوء ظنی و خبر چینی دروغی به او بدبین می شدند و قهر و خشم می گرفتند، در مقام استمالت و مجامله برمی آمد. از جمله شواهد قطعی و تردید ناپذیر موضع گیری، روایت ربیع حاجب است و روایاتی از آن قبیل، که امام را در محضر منصور، همچون مقصر پشیمان و سر افکنده ای ترسیم می کند و از زبان امام سخنان و ستایش هایی خطاب به منصور نقل می کند که دروغ بودن آن درباره ی طغیانگری چون منصور، بر کسی پوشیده نیست.

او را با پیامبرانی چون یوسف و ایوب و سلیمان همانند می سازد و از او می خواهد که در برابر بدیهایی که از او یا از بنی الحسن مشاهده می کند، صبر پیشه سازد: «ان سلیمان اعطی فشکر و ان ایوب ابتلی فصبر و ان یوسف ظلم فغفر و انت من ذلک السنخ ...» ؛ سلیمان به عطای خداوندی (حکومت) نایل آمد و شکر کرد؛ ایوب به آلام جسمی و روحی مبتلا شد و صبر کرد؛ یوسف از برادرانش ستم دید و آنان را بخشید؛ و تو نیز از همان ریشه و از همان دودمانی. [3].

[صفحه 4]

این یک قضاوت درباره امام صادق علیه السلام ... و امام در این قضاوت، یک دانشمند است؛ یک مدرس بزرگ است؛ یک اهل علم و اهل تحقیق است؛ دریای بیکرانی است از معلومات که ابوحنیفه درباره اش چنین گفت و

مالک چنان؛ اما از لحاظ پایداری در برابر عوامل مضمحل کننده ی دین و پاسداری از جهت گیری های درست اسلامی، از نظر عمل به وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر و موضع گیری شایسته در برابر سلطه های ضد دینی و ضد انسانی، صفر محض است و هنوز پایین تر ... با زید بن علی و محمد بن عبدا و حسین بن علی (شهید فخ) و حتی با سربازانی که در کنار اینان بودند، فرسنگها فاصله دارد. یک ذره احساس مسئولیت در برابر آنچه بر جامعه ی اسلامی می گذرد، نمی کند. غم آن ندارد که منصور عباسی میلیونها درهم و دینار از اموال مغصوب مسلمانان گرد آورد؛ [4] در حالی که در کوهای طبرستان و مازندران و در گوشه و کنار بسیاری از شهرها و روستاهای عراق و ایران، فرزندان راستین پیامبر صلی الله علیه و آله - آن عناصر پاک و آن خونهای گرم - آنقدر نان و پوشاک نداشته باشند که خود و زنان و فرزندانشان بتوانند یک وعده سیر شوند و یک نماز جماعت با پوشش لازم بگذارند و شیعیان و وفادارانش همواره در خطر قتل و شکنجه و تعقیب و غارت اموال قرار گیرند و هیچگاه از تنعم زندگی معمولی و آسوده ی اهل زمان برخوردار نباشند.

به پندار این قضاوتگران، امام صادق علیه السلام در مقابل این وضع، هیچ حساسیتی ندارد؛ احساس مسئولیت نمی کند؛ دلش خوش است که ابن ابی العوجاء یا فلان ملحد دیگر آمد در محضرش نشست و او خودش یا شاگردان به جان او افتادند و

[صفحه 5]

او درمانده و مغلوب و محکوم از مجلس خارج شد ... و البته

هرگز مسلمان نشد ... امام صادق علیه السلام بنا بر قضاوت اول، چنین چهره ای است.

قضاوت مغرضانه

قضاوت دوم، مغرضانه است؛ قضاوت کسانی که امام صادق علیه السلام را به عنوان یک امام نشناخته اند؛ او را کسی می دانند در تاریخ، که به عنوان یک واقعیت قابل انکار نیست، ولی برای قضاوت درباره ی او باید منتظر ماند تا زندگی نامه ی او دانسته و سیمای او در آینه ی تاریخ دیده شود و آنگاه به این نتیجه رسید که امامت - منصبی که به عقیده ی طرفدارانش، به معنی رهبری دین و دنیا است - به او می زیبد و باید به عنوان یک انسان بزرگ و شایسته ی تکریم قبولش کرد، و یا نمی زیبد و ناگزیر باید از او روی گردانید و زبان به طعن او گشود. آیا این دسته از نظر دهندگان به مدارک قابل اعتنایی و یا اصلا به مدارکی رجوع کرده و توانسته اند به درستی سیمای امام صادق علیه السلام را ببینند؟ و یا به جای بحث و بررسی مدارک، به شنیده ها و پنداشته های خود درباره ی آن امام بزرگوار بسنده کرده و نظریه ی خود را براساس آن صادر کرده اند؟ شاید شما بتوانید پس از ملاحظه ی آنچه در این باب خواهیم آورد، به قضاوت درست در این باره برسید. فعلا قضاوت این دسته را که مغرضانه است، بیان می کنیم.

می گویند: در زمانی که جامعه ی اسلامی - و به تعبیر درست تر: جامعه ی مسلمان نام (چون جامعه ی اسلامی از اساس چیز دیگری است) - در آتش اختلاف طبقاتی می سوزد؛ در زمانی که نمایان ترین دیدنی های جامعه، نشانه های بیدادگری و

[صفحه 6]

طغیان است و دست سلطه های جبار، چنان بر جان و مال و ناموس مردم و بالاتر از آن، بر مغزها و دلها و احساسات

و عواطف آنان گشوده است که هر چه بخواهند، می توانند با این مردمی که به تدریج از مهم ترین ویژگیهای انسان - یعنی از قدرت اندیشیدن و قدرت انتخاب - بیگانه شده اند، انجام دهند؛ در زمانی که قصر افسانه ای «الحمراء» منصور در کنار هزاران ویرانه و بیغوله امکان خودنمایی دارد؛ در زمانی که غیر انسانی ترین روشها در زندانهای منصوری با با شرف ترین عناصر جامعه عمل می شود؛ ... در زمانی چنان مظلم و غیرقابل تحمل، امام صادق علیه السلام که مهم ترین کار خود را درس و بحث و تحقیق و تربیت شاگرد می داند و حوزه ی درسی و کارگاه فقیه و متکلم سازی دایر می کند، از رسالت انسانی یک رهبر غافل است؟ یا بدان بی اعتناست؟ و ... تا آخر. این، دو قضاوت غیر منصفانه و بی پایه و سطحی درباره ی امام صادق علیه السلام از طرف دو گروه ... و اولی چون از زبان طرفداران و مدعیان پیروی شنیده می شود، نا بخشودنی تر و محکوم تر.

من تصمیم ندارم به سبک معمول و مرسوم تحقیق، همه ی مدارک و منابع زندگی امام صادق علیه السلام را در اینجا مطرح کنم و با شرح و توضیح و بررسی از لحاظ سند و جمع میان روایات، به نتیجه برسم؛ این کار باب مجالس علمی است، نه مجالس سخنرانی. بنده در برابر این دو قضاوت، سخن سومی را مطرح می کنم و شواهد و قرائن تردید ناپذیر آن را از مآخذ معمولی و رایج در اختیار شما می گذارم و شما می توانید همچون تماشاگری، از نزدیک، از دریچه ی همین مدارک و کتب و روایاتی که شاید بسیار هم شنیده اید - و

ای بسا بعضی از آنان که گفته و نوشته اند، خود

[صفحه 7]

ندانسته اند حامل چه پیامی هستند - سیمای واقعی امام را بنگرید و به قضاوت عادلانه درباره ی زندگی آن حضرت دست یابید. ولی پیش از آنکه بحث گسترده ی خود را شروع کنم، تذکر این مطلب را مفید می دانم که هیچیک از آن دو قضاوت، بر پایه ی صحیح و قابل اطمینانی متکی نیست.

چنان که گفتیم، قضاوت بر پایه ی چند روایت، استوار است (در توضیحی که در پاورقی صفحه ی 4 بدان اشاره کرده ام). البته مضمون این روایات برای روح های عافیت طلب کاملا متناسب و قابل قبول است؛ حجت قاطعی است برای فرصت طلبانی که در پی دستاویزی موجه و کلاهی شرعی می گردند. وقتی امام صادق علیه السلام تا این اندازه پیش برود که به جای پاسخی مدبرانه و ضمنا دور از ستایش های دروغ، زبان به چنین تملقی بگشاید، شاگرد و دنباله رو امام صادق علیه السلام و هر کس که از امام پایین تر است، حق دارد تا هر مرحله ی دیگر هم برای حفظ خود پیش برود ... به نظر ما متن این روایات برای بی ارزش ساختن آن کافی است؛ زیرا در صورتی که امام می توانسته است به شکل دیگر و با بیان مناسب تری خطر قتل را از خود دور کند - چنان که نمونه ی این گونه بیانی را در روایات معقول و قابل قبول دیگری مشاهده می کنیم - هیچ دلیلی وجود نداشته که مرتکب تملق و ستایش بیجا شود و درصدد برآید طاغیه ای چون منصور را با دروغهایی چنان مفسده انگیز بر سر رحم آورد و با بیان خود، برای منصور حیثیتی برخلاف حق و

واقع درست کند. ساحت رفیع امامت، بدون هیچ تردید، بسی پاک تر و والاتر از آن است که چنین آلودگی اخلاقی را بتوان درباره ی او گمان برد.

[صفحه 8]

سندهای غیرقابل استناد

از نظر سند نیز دقت و تأمل در این روایات، بسی آموزنده و عبرت انگیز است. در چند روایت از این روایات، نام «ربیع حاجب» دیده می شود و سلسله ی سند حدیث به او منتهی می گردد.

می دانیم که «ربیع» آجودان مخصوص منصور و به تعبیر آن روز، حاجب وی بوده است. راوی از این عادل تر؟! آن طور که از منابع برمی آید، این شخص در دستگاه منصور از همه کس به وی نزدیک تر و مورد اعتماد و اطمینان شخص وی بوده است و در سال 153 - تقریبا پنج سال بعد از شهادت امام صادق علیه السلام - به مقام وزارت نیز رسیده است؛ یعنی ارتقاء مقام ... (و شاید به پاداش دروغهای باارزشی که نسبت به امام صادق علیه السلام ساخته بوده). چنین کسی که در اخلاص و وفاداری اش نسبت به دستگاه خلافت هیچ شکی نیست، [5] اگر سخنی تملق آمیز از زبان امام جعل کند یا مطلبی را که با لحنی تند ادا شده، با تعبیری تضرع آمیز نقل نماید، کاری چندان برخلاف انتظار انجام نداده است. کار خلاف انتظار آن است که شخص عاقل، سخن یک وفادار به خلیفه را درباره ی یک دشمن خلیفه باور کند و ساده لوحانه ادعای تشیع او را هم - که جزئی از همان توطئه ی رذیلانه است - به چشم قبول بنگرد.

[صفحه 9]

قضاوت غیر علمی

دومین قضاوت نیز به همین اندازه سست و غیر علمی است؛ سخنی است شبیه داوریهای مستشرقان که غالبا آلوده به غرض یا برخاسته از جهل و بی خبری است؛ با همان ویژگی ها: همان نگاههای خشک و بی روح و مادیگرانه و تنگ نظرانه، و ای بسا در واقع آنان نخستین

کسانی باشند که درباره ی امامان شیعه به چنین زبانی سخن گفته اند؛ کما این که در موارد متعددی از نظرات آنان درباره ی مسائل اسلام و تشیع و زندگی نامه ی بزرگان اسلام، همین یاوه گویی های ناشی از جهل یا غرض مشاهده می شود. مستشرقی [6] را می شناسم که از حماسه ی امام حسن مجتبی علیه السلام جز این نمی فهمد: پول گرفت و خلافت داد و در میان عطر و زن و تجمل، عمر خود را به سر آورد (!) و مستشرق دیگری [7] که به رعایت یک بینش تاریخی، اسلام را نقطه ی تحولی معرفی می کند که گذر دهنده ی جوامع همزمان خود از برده داری به فئودالیسم است (!) ... و مستشرقان دیگری با تحقیقاتی پوچ و نامربوط از این قبیل ... پس چندان شگفت نیست اگر درباره ی امام صادق علیه السلام نیز چنین داوری غیر علمی و عجولانه ای از آنان مشاهده شود. طرفه آنکه مدرک این مغرضان، چیزی جز بافته های آن گروه نخستین نیست؛ وگرنه با کدام دید تحقیقی می توان زندگی ائمه علیهماالسلام را در چنین نا معقولی محدود کرد؟

اکنون می پردازیم به سومین سخن درباره ی زندگی امام صادق علیه السلام. آنچه با ملاحظه ی منابع و مآخذ، برای هر اهل نظری قابل استنباط است - که این

[صفحه 10]

استنباط، مخصوص زندگی امام ششم هم نیست - سخنی عام است که همه ی امامان شیعه را باید مشمول آن دانست؛ نهایت، هر یک با ویژگیهایی در عمل، متناسب با ویژگیهای زمان و مکان؛ اما روح و حقیقت کار یکی است و همه در یک راه و راهی یک مقصودند.

برای آگاهی از جهت گیری کلی زندگی امام، نخست باید فلسفه ی امامت

را دانست. جریانی که به نام امامت در آیین شیعه شناخته شده و یازده نفر [8] معین و مشخص در طول مدتی حدود 250 سال (میانه ی سال 11 تا 260 هجری) عناصر اصلی آن بوده اند، و در حقیقت ادامه ی نبوت است.

نبی با آرمانها و برنامه ای، با ایدئولوژی نوینی، با طرح تازه ای برای زندگی انسان و با پیامی برای انسانیت مبعوث می شود؛ سالیان عمر خود را در مجاهدت و تلاشی سازنده طی می کند و بار امانت خدایی را تا نقطه ای که شرایط زمان و فرصت زندگی اش رخصت دهد، پیش می برد. هرگز در مدت محدود عمر، یک انسان به کامل ترین و پخته ترین محصول خود نمی رسد؛ باید این تلاش ادامه یابد و دنباله ی کار او به همت کسی یا کسانی - که از همه ی جهات اصلی و تعیین کننده، نزدیک ترین و شبیه ترین کسان بدو باشند - گرفته شود و بار امانت تا سرمنزلی امن و قابل بقا و تداوم برسد. این کس یا کسان، اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام امت اند. و همه ی پیامبران بزرگ و آورندگان پیام نوین را اوصیا و جانشینانی بوده است.

برای آنکه وثیقه ی وحی و امام - و به دیگر سخن، فلسفه ی تفصیلی امامت - دانسته شود، باید وظیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و فلسفه و موجب نبوت را دانست. «لقد ارسلنا

[صفحه 11]

رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط» ؛ [9] پیامبران را با نشانه های قاطع و تردید ناپذیر فرستادیم و با آنان کتاب و میزان (مکتب نو و معیارها و ضوابط تازه) فرستادیم تا مردم زندگی ای براساس قسط

و عدل و جامعه ای عادلانه و قابل زیست داشته باشند. این، یکی از آیاتی است که فلسفه و علت نبوت و به نگاهی دیگر، وظیفه ی پیامبران را مشخص می سازد. پیامبران آمده اند تا دنیا را به شکل نوینی بسازند و نا بسامانی ها را ریشه کن کنند و رستاخیزی در محیط جاهلی زمان پدید آورند و چنان که علی علیه السلام - آن سخنگوی وحی و قرآن - در طلیعه ی حکومت خود فرمود، «حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم» . [10] بالا نشینان بی استحقاق را به زیر کشانید و خاک نشینان مظلوم را در سطح شایسته ی زندگی قرار دهید ... و به کوته سخن، جامعه ای بسازید براساس توحید و عدل اجتماعی و تکریم انسان و تأمین آزادی و برابری حقوقی و قانونی میان همه ی گروهها و افراد، و نفی استثمار و استبداد و احتکار؛ یعنی تحمل و تعمیق و میدان دادن به استعدادهای انسان، و تشویق به اندیشمندی و دانش آموزی و خلاصه جامعه ای که مهد پرورش و تعالی انسان از همه سو و با همه ی ابعاد اصلی اش باشد و او را در مسیر تکامل تاریخی اش، از نقطه ی تحول و نقطه ی عطفی بس مهم بگذراند. این است وظیفه ای که پیامبران خدا برای قیام به آن برانگیخته شده اند.

نتیجه می گیریم که امامت نیز - به حکم آنکه ادامه ی نبوت و پویشی در همان راه است - حاصل همین بار امانت و مکلف به همین تکلیف است. اگر پیامبر

[صفحه 12]

اسلام صلی الله علیه و آله دویست و پنجاه سال زندگی می کرد، چه می کرد و در چه جهتی حرکت می کرد؟ عمل و جهت گیری امام

و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله عینا همان است. هدف امامت و راه آن، همان هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و راه اوست؛ یعنی ایجاد جامعه و نظام عادلانه ی اسلامی و کوشش برای دوام و گسترش آن.

البته اقتضای زمانها مختلف است و به همان نسبت تاکتیک ها و شیوه های خاص هر زمان باید به کار گرفته شود. خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن روز که هنوز راه درازی تا تشکیل نظام اسلامی داشت، طوری عمل می کرد، و آن روز که بر اثر گام همیشه استوارش در راه، به دستیابی بر این مقصود نزدیک شده بود، طوری دیگر ... و آن زمان که این نظام آرمانی را تازه پرداخته و هنوز در آن نیازها و نقاط ضعف سراغ داشت، تدبیری برای تداوم آن به کار می برد؛ و بالاخره آنگاه که خود و تشکیلات خود را مستحکم و مستقر می دید، تدبیری دیگر ... و آنچه در همه حال محفوظ و یکنواخت بود، همانا جهت گیری و هدف والایی بود که به خاطر آن برانگیخته شده بود و به خاطر آن زنده بود؛ یعنی کوشش برای ایجاد و ادامه ی محیط و نظامی که در آن انسان بتواند از همه سو و با همه ی ابعادش تعالی یابد و از همه ی استعدادها و توانایی هایی که در وجود او نهاده شده، بهره مند گردد.

امامان شیعه، همانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله، هدفی جز این نداشتند که نظام عادلانه ی اسلامی را با همان ویژگی ها و با همان جهت گیری ایجاد کنند و اگر چنین نظامی سر پا است، آن را تداوم و

بقا بخشند.

عناصر سازنده ی نظام اجتماعی

ایجاد یا ادامه ی یک نظام اجتماعی به چه عناصر سازنده ای نیازمند است؟ نخست به ایدئولوژی راهنما و جهت بخشی که در اصل، طراح و پیشنهاد کننده ی آن نظام

[صفحه 13]

است، و سپس به قدرت اجراییه ای که بتواند در میان مزاحمتها و مشکلات، راه را به روی تحقق یافتن و پیاده شدن آن نظام بگشاید. می دانیم که ایدئولوژی امامان، ایدئولوژی اسلام است و اسلام، مکتب جاودانه ی انسان است؛ مکتبی که با برخورداری از خصوصیات ویژه ی خود، [11] جاودانگی را برای خویش امکان پذیر ساخته است.

با این ملاحظه، به سهولت می توان برنامه ی عمومی امامان شیعه و جانشینان بالاستحقاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دانست. این برنامه در دو بخش انفکاک ناپذیر انجام می گیرد: بخش اول مربوط به ایدئولوژی است و بخش دوم مربوط به تأمین قدرت اجتماعی.

در زمینه ی اول، تلاش و همت آنان صرف آن می شده است که ایدئولوژی اسلام را تبیین و تحکیم و تطبیق کنند؛ تحریفها و بدعت هایی که به وسیله ی دسته های مغرض و مغزهای جاهل در آن پدید می آمده، بنمایانند؛ آن را با حوادث روز به روز و نو به نوی زندگی متحول اجتماعی تطبیق کنند و شیوه ی استفاده ی حکم حوادث واقعه را به آیندگان بیاموزند؛ قسمتهایی از آن را که به خاطر اصطکاک با منافع قدرتمندان در بوته ی اجمال مانده یا به دست فراموشی سپرده شده، در خاطره و خاطره ها زنده سازند و گوشه هایی از آن را که ذهن معمولی نمی تواند از متن دست اول اسلام - یعنی قرآن - استنباط کند، با تسلط و معرفت کامل خود،

[صفحه 14]

استنباط کنند ... خلاصه، اسلام را

همچون ایدئولوژی زنده و زندگی بخش در طول قرون حفظ کننده و راه حفظ آن را تا ابد به شاگردان و آیندگان تعلیم دهند.

در زمینه ی دوم همچنین می کوشیده اند در هر زمان و به تناسب وضع سیاسی و اجتماعی و جهانی جامعه ی اسلامی، وسایل و مقدماتی را فراهم آورند تا بتواند به شکلی سریع، زمان قدرت و حکومت را به دست آنان دهد یا در آینده ای درازمدت، خود یا همفکران و یاران و جانشینان شان را به قدرت و حکومت برساند.

این، خلاصه ای از سرگذشت و زندگی نامه ی ائمه ی اطهار علیه السلام است؛ چیزی که برای آن زیسته و در راه آن شهید شده اند ... اگر واقعیت های تاریخ هم صحت این زندگینامه را شهادت نمی داد، شیعه ی امامان به حکم ایمان و عقیده اش نمی توانست درباره ی آن بزرگواران جز این بیندیشد و بگوید ... به هر صورت، گواهی تاریخ، برای هر جستجوگری بسنده و قانع کننده است.

چهار دوره ی جریان امامت

اشاره

جریان امامت - قبل از آغاز غیبت - از نخستین روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله (ماه صفر سال 11 هجری) پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام (ماه ربیع الاول سال 260 هجری) در میان جامعه ی مسلمانان ادامه یافت. در این مدت، امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگیهایی از لحاظ موضع گیری امامان در برابر قدرتهای مسلط سیاسی.

سکوت یا همکاری

دوره ی اول، دوره ی سکوت یا همکاری امام با این قدرتها است. جامعه ی نوپا و جدید الولاده ی اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت خورده ی خارجی، و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جا نیفتاده ی داخلی، به هیچ وجه تاب

[صفحه 15]

دو دستگی و اختلاف صفوف را ندارد. کمترین رخنه ای در پیکر استوار این جامعه می تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویه ی انحراف واقعیت از حقیقت، آن چنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین علیه السلام - که خود دلسوز ترین و متعهد ترین انسان نسبت به مکتب و جامعه ی اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهات که از پیش در آینه ی بینش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منعکس بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به این شاگرد برگزیده ی خود فرمان داده بود در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره، سراسر بیست و پنج سال میانه ی رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سال 11 هجری) و آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام (سال 35) را در برمی گیرد. آن حضرت در نامه ای خطاب به مصریان، وضع خود را در

آغاز این فترت، این گونه تشریح می کند:

«فامسکت یدی حتی رایت راجعه الناس قد رجعت عن الأسلام یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه و آله فخشیت ان لم انصر الأسلام و اهله ان اری فیه ثلما او هدما تکون المصیبه به علی اعظم من فوت ولایتکم ... فنهضت فی تلک الأحداث ...» ؛ نخست از همه ی جریانات کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروههایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه یا ویرانی ای پدید آید که خسارات آن عظیم تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت ...؛ این بود که به پا خاستم و کمر بستم ... [12].

زندگی بیست و پنج ساله ی علی علیه السلام در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعه ی مسلمانان انجام می گرفته است. پاسخها و راهنماییهای آن حضرت به خلفای زمان درباره ی مسائل

[صفحه 16]

سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهد تردید ناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

به قدرت رسیدن امام

دوره ی دوم، دوره ی به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همه ی کوتاهی و با وجود ملالتها و دردسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی غیرقابل تفکیک است، درخشنده ترین سالهای حکومت اسلامی به شمار می آید. روشهای انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه،

همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت، در این دوره بیش از همیشه ی تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، نمونه ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده اند و شیعه همچون خاطره ای گرامی از آن یاد می کرده و دریغ آن را می خورده و رژیم های زمانهای بعد را در مقایسه ی با آن محکوم می ساخته است. در عین حال درسی و تجربه ی آموزنده ای بوده که می توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صددرصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد و از آن روز روشهای درازمدت و همراه با تربیت های دشوار و سخت گیرانه ی حزبی را بر امامان بعدی تحمیل کند.

صلح امام تا شهادت امام حسین

دوره ی سوم، بیست سال میانه ی صلح امام حسن علیه السلام (سال 41) و حادثه ی شهادت امام حسین علیه السلام (محرم سال 61) است. پس از ماجرای صلح، عملا کار نیمه

[صفحه 17]

مخفی شیعه شروع شد و برنامه ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت، طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت آمیز معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین می توان دوره ی سوم را «دوره ی تلاش سازنده ی کوتاه مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی» نام داد.

روزگار تعقیب

و بالاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه ی همین روش در برنامه ای درازمدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزیها و شکست هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینه ی کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

برای آشنایی بیشتر با زندگی امام صادق علیه السلام (متوفی در سال 148 هجری) باید دوره ی چهارم زندگی امامان را از آغاز، اندکی مشروح تر مورد مطالعه قرار داد.

این دوره، از محرم سال 61 پس از شهادت حسین بن علی و آغاز امامت حضرت علی بن الحسین علیهم السلام شروع شد. چنان که اشاره شد، در این دوره، امامان اهل بیت با کوشش و تلاش مستمر خود درصدد بودند که در کنار فعالیت ایدئولوژیک و مبارزه با تحریف و تغییری که به وسیله ی دستهای قدرتمندان مغرض و مغزهای جاهل در خطوط اصلی ایدئولوژی اسلام پدید می آمد، کار پیگیر و درازمدت خود را برای ایجاد

حکومت و رژیم اسلامی و عینیت دادن به ایدئولوژی اسلام و احیای قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و مستقر ساختن نظام علوی، آغاز و تعقیب کنند.

[صفحه 18]

لزوم ایجاد آمادگی

واضح است که برای چنین برنامه ی انقلابی و عمیقی، آن هم در جامعه ی منحطی که سالیان دراز روی واقعیت زندگی او، در جهت تباه سازی، ویرانگری و انحراف فعالیت شده، تاکتیکهای دقیق و آمادگی های اساسی لازم است. مردمی که در زمان معاویه و پیش از آن، با هزاران وسیله و از هزاران طریق، روحیه ی اسلامی را از دست داده و یا از اصل، چنین روحیه ای را نشناخته اند؛ مردمی که بر اثر محروم بودن از رهبران و زمامداران اسلامی اندیش و انسانی صفت، در مرداب اندیشه های خرافی و انگیزه های پست غرق شده و از حقیقت اسلام دور افتاده اند؛ مردمی که با امام حسن علیه السلام همکاری نکرده و به کمک حسین بن علی نشتافته اند؛ و بالاخره مردمی که بر اثر سخت گیریها و ارعاب های بنی امیه، جرأت و شجاعت اقدام به کارهای بزرگ را از دست داده اند ... باید در زیر تربیتی چنان سازنده و دگرگون ساز قرار گیرند که بتواند شخصیت آنان را در جهت ذهنیت و اخلاق متعالی، صد و هشتاد درجه بگرداند و از آنان انسانهایی صالح بسازد؛ انسانهایی که بتوانند بار سنگین رستاخیز دوباره ی اسلام را بر دوش بگیرند؛ بار مسئولیت انقلابی همانند انقلابی که پیامبر صلی الله علیه و آله در متن جامعه ی جاهلی زمان خود پدید آورد، و آنگاه مسئولیت اداره ی جامعه ای که بر مبنای این انقلاب به وجود می آید ...

تجدید انقلاب، دشوارتر از ایجاد آن

تجدید یک انقلاب، گاه از ایجاد آن بسی مهم تر و دشوارتر است. روحیه هایی استوار، ایمان هایی راسخ، مغزهایی نیرومند و فکرهایی بیدار و آگاه و فعال لازم است تا بتوانند این بار فرساینده را برای مدتی دراز روی دوش

نگه دارند. اکنون

[صفحه 19]

چه کسی برای این کار آماده است؟ آن شیعه ای که قیام حسین بن علی را تحمل نمی کند؟ آن شیعه ای که با امام حسن علیه السلام راه نمی افتد؟

بی گمان هر قیام و اقدامی که به اتکاء عناصر ناپخته و تربیت نشده ای از آن قبیل واقع شود، فرجامی ندامت انگیز و خسارت بار خواهد داشت. تجربه ی توابین (!) و سپس قیام مختار و ابراهیم بن مالک گواه صادق این ادعا است.

اکنون امام علی بن الحسین پس از حادثه ی عاشورا بر سر یک دو راهی است:

یا باید با ایجاد هیجان و احساسات - که کسی چون او به سهولت قادر است در میان جمع معتقدان و علاقه مندان به خود، آن را به وجود آورد - به یک ماجراجویی و عمل متهورانه دست زند؛ پرچم مخالفتی برافرازد؛ حادثه ی شور انگیزی بیافریند؛ ولی بر اثر آماده نبودن ابزار لازم برای اقدام عمیق و پایداری، چون شعله ای فرو بخوابد و صحنه را برای ترک تازی های بنی امیه در میدان فکر و سیاست خالی کند ...

و یا باید احساسات سطحی را به وسیله ی تدبیری پخته و سنجیده مهار کند و نخست مقدمه ی واجب کار بزرگ خود را فراهم آورد: اندیشه ی راهنما و نیز عناصر صالح برای شروع به کار اصلی - تجدید حیات اسلام و باز آفرینی جامعه ی اسلامی و نظام اسلامی - را تأمین کند؛ عجالتا جان خود و تعداد بسیار معدود یاران قابل اتکاء خود را حراست نماید و میدان را در برابر حریف ها رها نکند؛ تا زنده است و تا از چشم جستجوگر و هراسان دستگاه بنی امیه پنهان است، در این جبهه

- جبهه ی سازندگی افراد صالح و تعلیم اندیشه ی راهنما - به مبارزه ای بی امان ولی پنهان مشغول باشد و آنگاه ادامه ی این راه را که بی گمان به سرمنزل مقصود بسی نزدیک تر است، به امام پس از خود بسپارد.

[صفحه 20]

انتخاب راه دشوارتر

اکنون امام در میان این دو راه، کدام را انتخاب خواهد کرد؟ شک نیست که راه نخست، راه فداکاری است؛ ولی رهبر مسلکی که شعاع تأثیر عمل او نه تنها دایره ی محدود زمان خودش، بل سراسر عمر تاریخ را در بر می گیرد، کافی نیست فداکار باشد؛ بلکه علاوه بر آن باید ژرف نگر و دوراندیش و پرحوصله و سخت با تدبیر نیز باشد ... و این همه، شرایطی است که راه دوم را برای امام حتمی و قطعی می سازد. و امام علی بن الحسین دومین راه را که بسی دشوارتر و حوصله گیر تر و قهرمانانه تر بود، برگزید و سرانجام نیز جان بر سر آن نهاد. (سال 95 هجری)

بعدها امام صادق علیه السلام در حدیثی، وضع و حال امام چهارم و نقش سازنده ی او را چنین ترسیم کرده است:

«ارتد الناس بعد الحسین علیه السلام الا ثلثه: ابوخالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن معطم ثم ان الناس لحقوا و کثروا، و کان یحیی بن ام الطویل یدخل مسجد الرسول الله صلی الله علیه و آله و یقول: کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوه و البغضاء» ؛ [13] پس از حسین بن علی علیه السلام همه از راه بازگشتند، مگر سه نفر؛ ابوخالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن معطم؛ [14] بعدها مردم دیگر به آنها پیوستند و جمع شیعیان انبوه

[صفحه 21]

گشت. یحیی بن ام طویل به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه می آمد و خطاب به مردم می گفت: ما به شما (و راه و آیین شما) کافریم و میان ما و شما دشمنی

و خشم و کینه قرار دارد.

چه حادثه ی شگفت انگیزی! ... پس از واقعه ی عاشورا همه رفتند! همه از راه برگشتند! همه از آینده ی جذاب و دلگرم کننده ای که آنها را به خود می کشید، مأیوس شدند! از همه ی آرزوها و آرمانهای تشیع صرفنظر کردند؛ فقط به نام تشیع و به اینکه در دل به امامان عقیده و محبت داشته باشند، قناعت ورزیدند ... و می دانیم که این گونه شیعیان، همیشه در تاریخ بوده اند و هنوز هم اکثریت مهم شیعه را تشکیل می دهند.

در میان چندین هزار شیعه ی زمان امام سجاد علیه السلام، فقط سه نفر در راه ماندند؛ فقط سه نفر وفاداری خود را نسبت به راه امامان حفظ کردند؛ تنها این سه نفر بودند که از دیدن چهره ی واقعی و درنده خویی و ددمنشی حکومت بنی امیه - که همیشه در زیر نقابی از تظاهر به مسلمانی پنهان بود - وحشت نکردند؛ دست و پای خود را گم نکردند؛ چیزی برخلاف انتظار نیافتند و با همان عزم پولادین، راه خود را تعقیب کردند ...

یحیی بن ام طویل به مسجد مدینه داخل می شد، در میان جمع مسلمانان و معتقدان به امام می ایستاد و خطاب به شیعیان مدعی، سخنی را که ابراهیم بت شکن به بت پرستان زمان خود می گفت، تکرار می کرد:

«ما از شما و از آن چه به جای خدا عبادت می کنید، بیزاریم. ما به شما کافر شدیم. میان ما و شما خشم و کین و دشمنی وجود دارد، تا آن

[صفحه 22]

زمان که منحصرا به عبودیت خدا درآیید» . [15].

این سخنی است که قرآن از قول ابراهیم و گرویدگان به او در رویارویی

با معارضان زمان نقل می کند. این همان قاطعیت ایدئولوژیک و جبهه گیری پیروان و وابستگان به یک مکتب دگرگون ساز است در برابر کسانی که به خاطر دلبستگی ها و پایبندی شان به آرزوهای پست و حقیر مادی، پیام نبی را نمی پذیرند و با آن به معارضه برمی خیزند؛ و این همان چیزی است که با اولین گامهای دعوت هر یک از انبیا پیش می آمد. انبیا با اولین شعارهای مکتب خود، آن وحدت و یکپارچگی گمراهانه ای را که در میان مردم زمانشان از پیش بوده، بر هم می زدند. از میان کاروان بد عاقبتی که در زیر پرچم پیشوایان مردمی خوار، به سوی دره ی تباهی و نابودی راه می سپرد، عده ای را بیرون می کشیدند؛ لااقل گروهی را از این سرنوشت تلخ نجات می دادند ... و میان جبهه ی واحد و یکپارچه ی باطل زمان، اختلاف می افکندند. بر سر آدمیانی که همچون گوسفندانی بی خبر و سر به راه در حرکت بودند، نهیب می زدند؛ غریو بر می آوردند؛ آنان را هشیار می ساختند؛ جلوی سیل بنیان کَنِ گمراهی را می گرفتند؛ و البته گروههایی هم از زیر دست نبی رد می شدند؛ از راهی که او بدان می خواند، منحرف می گشتند و در پرتگاه سقوط معنوی و مادی در می غلتیدند.

صف بندی انبیا علیهم السلام با جبهه ی مقابل

پس انبیا با حضور خود، با دعوت خود و با شروع مبارزه ی خود، یک صف بندی و جبهه بندی ناگزیر به وجود می آورند؛ میان آنان که به سابقه ی حسن حق پذیری یا

[صفحه 23]

موضع طبقاتی و اجتماعی، به او و مکتب و راه او گرویده اند، و آنان که به خاطر دنباله رَوِی از هوسها و

دلبندی به آرزوهای حقیر و قناعت به ما حضر ذلت بار زندگی، از او روی برتافته یا در برابر او ایستاده اند. و این همان صف بندی ناگزیری است که امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه آن را بیان می کند: «من لم یکن معنا کان علینا» ؛ [16] هر که با ما نیست، بر ماست. یعنی در این میدان، حد وسط و منطقه ای امن و سلامت وجود ندارد ... هر که از صف توحید جدا شد - ولو به خیال خود در وسط بماند - ملحق به جبهه ی طاغوت است. بی طرفی در اینجا واژه ای بی معنا است. و این همان نهیبی است که یحیی بن ام طویل - یار و محرم اسرار و شیعه ی واقعی امام سجاد علیه السلام - بر سر شیعیان اسمی زمان خود می زند که به نام تشیع و ولایت دل خوش کرده، در لاک خودخواهی و سودجویی نقد و نزدیک خود فرو رفته و همه ی آرمانهای تشیع و ولایت ولی الله را فراموش کرده بودند: «ما به شما کافر و از شما بیزاریم، و میان ما و شما خشم و کینه برقرار است» .

آن روز که ولایت واقعی - یعنی گره خوردگی و جوشیدگی شیعه با امام - جای ادعاهای پوچ را بگیرد و شیعه از لحاظ فکر و عمل و روحیه با امام خود اتصالی جدایی ناپذیر بیابد؛ به طوری که با شمشیر هم نتوانند از یکدیگر جدایشان کنند، یحیی بن ام طویل نیز همچون بخشی از پیکر تشیع با آنان و از آنان خواهد بود و این دشمنی و جدایی، به برادری و خویشاوندی بدل خواهد شد. و چنین نیز شد؛ بر اثر

کوشش و مجاهدت مستمر امام و یاران معدودش - که نمونه ای از آنان را

[صفحه 24]

درباره ی یحیی بن ام طویل می بینیم [17] - عناصر صالح و لایق و کسانی که قابلیت آن رسالت دشوار را داشتند، به تدریج به امام و جمع کوچک شیعه پیوستند، که از امام صادق علیه السلام در حدیث یاد شده نقل می کند: «ثم ان الناس لحقوا و کثروا» ؛ سپس مردم دیگری به آنان پیوستند و جمع شیعه انبوه گشت. بدین ترتیب کار امام سجاد علیه السلام آغاز شد و - چنان که اشاره کردیم - همین شیوه ی عمل و برخی از موضع گیری های دیگر امام که به بخشی از آنها اشاره ی کوتاهی خواهیم کرد، به بهای جان او و بعضی از نزدیک ترین یارانش تمام شد. البته من در زندگی امام چهارم، نشانی از تعرض صریح به دستگاههای قدرت و حکومت نمی بینم. شیوه ی مدبرانه ی کار نیز همین را ایجاب می کرده است.

برخورد هوشمندانه ی امام علیه السلام

اگر آن گفتگوهای تند و سرشار از طعن و ادعای استحقاق خلافت و حکومت - که نمونه هایی از آن را در حالات امام موسی بن جعفر علیه السلام و برخی دیگر از ائمه علیهم السلام با خلفای زمان مشاهده می کنیم - میان امام سجاد علیه السلام و عبدالملک بن مروان،

[صفحه 25]

مقتدرترین خلیفه ی اموی، رد و بدل می شد، بدون تردید امام پیش از آنکه موفق به انجام رسالت خاص خود شود، به شهادت می رسید و تشکیلات تازه سامان خود را معوق می گذارد؛ و این از یک رهبر مسلکی و الهی که جز به پیشبرد مکتب و فکر خود نمی اندیشد و مطلقا شتابی برای دست یافتن به

حکومت شخصی ندارد، به هیچ وجه منطقی و پذیرفته نبود.

موضع حقیقی امام علیه السلام در برابر قدرت مسلط

در موارد نادری، موضع حقیقی امام در برابر قدرت مسلط زمان احساس می شود؛ لیکن نه آن چنان که امام را آشکارا رویاروی وی قرار دهد؛ بلکه فقط به آن اندازه که تاریخ را و نیز تا حدودی جو نزدیک به خود را در جریان عمل و حرکت خود بگذارد.

از جمله ی این نمونه ها، نامه ی نکوهش بار و بی نهایت تکان دهنده ای است که امام برای یکی از رجال دینی وابسته به دستگاه بنی امیه به نام «محمد بن شهاب زهری» می نویسد؛ که در واقع باید گفت امام این نامه را برای تاریخ و نسلهای پس از خود می نویسد، نه برای محمد بن شهاب؛ زیرا محمد کسی نبود که پس از آن همه وابستگی، از سفره ی چرب و نرم و از نفوذ و اقتدار و نام و نشانی که به برکت آن دستگاه به دست آورده بود، صرفنظر کند؛ و دیدیم که صرفنظر نکرد؛ در سراسر عمر خود برای آنان و با آنان بود؛ حتی برای آنان کتاب هم نوشت [18] و در جهت

[صفحه 26]

مصالح آنان حدیث هم نقل و یا جعل کرد. [19] پس این نامه، سندی است از امام سجاد علیه السلام، که وضع زمان و وضع خود را در برابر اوضاع زمانه تشریح می کند. متن این نامه در کتاب شریف «تحف العقول» نقل شده و می تواند مورد مراجعه قرار گیرد.

نمونه ی دیگر، پاسخی است که به نامه ی عبدالملک می دهد. در این نامه، عبدالملک آن حضرت را بر ازدواج با کنیزک آزاد شده اش شماتت کرده بود و بدین وسیله خواسته بود هم به حضرت

بفهماند که از همه کار او - و حتی از امور داخلی و شخصی او - باخبر است، و هم خویشاوندی خود را به یاد وی آورد و چنان که شیوه ی امثال او است، در مواردی از طریق استمالت با او کنار آید. امام در پاسخ او ضمن یادآوری نظر اسلام در این باره که مسلمانی و ایمان به خدا همه ی امتیازات دیگر را از میان برمی دارد، با طنزی پنهان، او را به گذشته ی جاهلی پدرانش، و شاید به وضع جاهلی اکنون خودش، سرزنش می فرماید:

«فلا لؤم علی امرء مسلم انما الوم لؤم الجاهلیه» ؛ فرد مسلمان، هیچ پستی و خواری ندارد؛ پستی فقط در فرومایگی جاهلیت است و بس.

وقتی نامه به خلیفه ی اموی رسید، پسرش سلیمان - که او نیز همچون پدر، طنز و سرزنش امام را در این گفتارش حس کرده بود - گفت: عجب تفاخری بر تو کرده است ای امیرالمؤمنین! و خلیفه که از فرزند سبک سر خود عاقل تر و به عواقب درگیری با امام شیعیان واقف تر بود، گفت: چنین مگو پسرم! این زبان بنی هاشم است که راه می شکافد ... [20].

نمونه ی دیگر، پاسخی است که به تقاضای عبدالملک بن مروان می دهد.

[صفحه 27]

عبدالملک شنیده بود که شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار امام است. کسی را نزد آن حضرت فرستاد و تقاضا کرد شمشیر را به او هبه کند و ضمنا یادآور شد که امام هر گونه امری و کاری با او داشته باشد، در انجامش حاضر است. امام جواب عبدالملک را داد. خلیفه نامه ای به حضرت نوشت و وی را تهدید کرد که سهمیه ی بیت المال او

را قطع خواهد کرد. امام در پاسخ به او نوشت: اما بعد. خداوند عهده دار شده است که بندگان متقی را از آنچه نا خوشایند شان است، نجات بخشد و از آنجا که گمان ندارند، روزی دهد ... و در قرآن فرموده است: همانا خدا دوست نمی دارد هیچ خیانتگر ناسپاس را ... اکنون بنگر که کدام از ما دو نفر با این آیه ی منطبق تریم. [21].

فعالیت آرام و پنهان

از این نمونه ها که بگذریم، در مجموع، دوران زندگی امام سجاد علیه السلام با فعالیتی آرام و زیر پرده و در جهت سازندگی افراد صالح و قوام بخشیدن به طرز فکر شیعی در ذهن پیروان و مبارزه با تحریفها همراه بود. در واقع، گام نخستین در راه آرمان تشیع - یعنی تحقق دادن به نظام اسلام و ایجاد حکومت علوی - به وسیله ی آن حضرت برداشته شده است و البته چنان که اشاره شد، این روش به ظاهر مسالمت آمیز، به هیچ وجه موجب آن نشد که امام و یارانش همیشه از آسیب قهر و کین دستگاه قدرت بنی امیه در امان بمانند.

از یاران امام چندین نفر به وضعی فجیع کشته و عده ای آواره و دور از شهر و دیار و اسیر زندانها شدند و خود آن حضرت حداقل یک مرتبه با وضعی تأثرانگیز و

[صفحه 28]

در حالی که به غل و زنجیر بسته شده بود و با پاسداران بسیار حفاظت می شد، از مدینه به شام برده شد و بارها و بارها مورد تعرض و آزار و شکنجه ی مخالفان قرار گرفت و عاقبت نیز در سال 95 هجری به وسیله ی ولید بن عبدالملک - خلیفه ی اموی - مسموم شد و به شهادت

رسید. [22] درود بی پایان خدا و سپاس جاودانه ی انسانها بر او باد.

شاخصه ی دوران امام باقر علیه السلام

دوران زندگی امام پنجم، امام باقر علیه السلام به طور کامل ادامه ی منطقی دوران زندگی امام سجاد علیه السلام است. اکنون دیگر، جمعی گرد آمده اند و شیعه دوباره احساس وجود و شخصیت می کند. دعوت شیعی که چند سالی بر اثر حادثه ی کربلا و حوادث خونین پس از آن - مانند حادثه ی حره و حادثه ی توابین - و سخت گیری های خلفا متوقف مانده بود و جز در پوشش های بسیار ضخیم ارائه نمی شد، اکنون در بسیاری از اقطار کشورهای اسلامی، مخصوصا در عراق و حجاز و خراسان، ریشه دوانیده و قشر وسیعی را به خود متوجه ساخته و حتی در دایره ای محدودتر به صورت یک پیوند فکری و عملی که می توان از آن به یک «تشکیلات حزبی» تعبیر کرد، درآمده است. آن روزی که امام سجاد علیه السلام می فرمود: «در همه ی حجاز، دوستان و علاقه مندان ما به بیست نفر نمی رسند» [23] سپری شده و اکنون هنگامی که امام باقر علیه السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه وارد می شود، جماعت انبوهی از

[صفحه 29]

مردم خراسان و دیگر مناطق گرد او را می گیرند و از مسائل فقهی سؤال می کنند. کسانی چون طاووس یمانی و قتاده بن دعامه و ابوحنیفه و دیگران و دیگران که رجال نام آور دانش دین و البته در غیر جهت گیری امامت و شیعه به شمار می آیند، آوازه ی دانش وسیع امام را شنیده و برای استفاده و یا برای احتجاج و مجادله، به او روی می آورند. شاعری چون «کمیت اسدی» با آن زبان

فصیح و هنر سرشار، مهم ترین اثر هنری اش قصیده هایی است به نام «هاشمیات» که دست به دست و زبان به زبان می گردد و مردم را با حق آل محمد و فضل و دانش و ارج معنوی آنان آشنا می سازد. از سوی دیگر خلفای مروانی بدان جهت که پس از دوران اقتدار بیست ساله ی عبدالملک بن مروان (متوفی به سال 86) و فرو کوفتن همه ی سرهای داعیه دار و فرو نشاندن همه ی شعله های مخالفت، احساس امن و رضایت می کنند، و هم بدان جهت که متاع آسان به دست آمده ی خلافت را مانند گذشتگان خود قدر نمی دانند، و هم نیز به جهت سرگرمی هایی که معمولا لازمه ی آن جاه و جلال است، چندان به کار تشیع نمی پردازند و در نتیجه، امام و یارانش تا حدودی از تعرض های آنان در امانند.

باری، اوضاع از چندین جهت به سود امامت و تشیع تغییر یافته است؛ پس قهرا می توان نتیجه گرفت که امام باقر علیه السلام در دوران امامت خود گامی پیش رفته و تلاش و مجاهدت شیعی را به سمت آخرین گام، مرحله ای فراتر برده است؛ و همین است که شاخصه ی دوران امامت امام باقر علیه السلام را تشکیل می دهد.

در یک مطالعه ی کوتاه، سراسر دوران نوزده ساله ی امامت امام باقر علیه السلام را (از سال 95 تا سال 114) بدین گونه می توان خلاصه کرد: پدرش - امام سجاد علیه السلام - در آخرین

[صفحه 30]

لحظات عمر، او را به پیشوایی شیعه و جانشینی خود برمی گزیند و این منصب را برای او در حضور دیگر فرزندان و وابستگانش مسجل می کند. صندوقی را که به زبان روایات، انباشته از

دانش [24] یا حاوی سلاح رسول الله است، بدو نشان می دهد و می فرماید: «ای محمد! این صندوق را به خانه ات ببر» . سپس خطاب به دیگران می گوید: «در این صندوق از درهم و دینار چیزی نیست، بلکه انباشته از علم است.» [25] و گویا بدین ترتیب و با این زبان، میراث بر رهبری علمی و فکری (دانش) و فرماندهی انقلابی (سلاح پیامبر) را به حاضران معرفی می کند.

از نخستین لحظات، تلاش وسیع و پر دامنه ی امام و یاران راستین او در اشاعه ی دعوت هدفدار و زیر و روکن تشیع، مطلعی تازه می گیرد. گسترش دامنه ی این دعوت چنان است که علاوه بر مناطق شیعه نشین - مانند مدینه و کوفه - مناطق جدیدی، به ویژه بخشهایی از کشور اسلامی که از مرکز حکومت بنی امیه دور است نیز بر قلمرو طرز تفکر شیعی افزوده می شود. و خراسان را در این میان می توان بیش از همه نام برد، که از نفوذ تبلیغات شیعی در مردم آن سامان را در روایات متعددی مشاهده می کنیم. [26].

واقعیت تأسف بار اجتماعی و ذهنی

آنچه در سراسر این تلاش توانفرسا، امام و یارانش را به حرکتی سکون ناشناس برمی انگیزد و وظیفه ی الهی را دم به دم بر آنان فرو می خواند، واقعیت تأسف بار

[صفحه 31]

اجتماعی و ذهنی است. آنان در برابر خود، مردمی را مشاهده می کنند که از سویی بر اثر تربیتی تبه ساز و ویرانگر، روز به روز در جریان فساد عمومی جامعه مستغرق تر و ساقطتر می شوند و کم کم کار به جایی رسیده است که عامه ی مردم نیز مانند سردمداران و مسئولان، حتی گوش به دعوت نجات بخش امامت نمی دهند -

«ان دعونا هم لم يستجيبوا لنا» ؛ [27] اگر بخوانيم شان، دعوت ما را نمی پذيرند - و از سوی ديگر، در آن جريان انحرافی كه همه چيزش، حتی درس و بحث و فقه و كلام و حديث و تفسيرش در جهت تمنيات و خواسته های طواغيت اموی است، هيچ دريچه ی اميد ديگری به روی آنان گشوده نيست؛ و اگر تشيع نيز كمر به دعوت و هدايت يكسره بر آنان بسته شده است؛ «و ان تركناهم لم يهتدوا بغيرنا» ؛ [28] و اگر واگذاريم شان، با هيچ وسيله ی ديگری هدايت نمی شوند.

موضع گیری خصمانه ی امام علیه السلام

براساس درک عمیق همین واقعیت نابسامان اجتماعی، امام موضع گیری خصمانه ی خود را در برابر قدرتهای فکری و فرهنگی؛ یعنی شعرا و علمای خود فروخته - که آفرینندگان جو ناسالم فکر اجتماع اند - برملا می سازد و با فرو کوفتن تازیانه ی شماتت خود بر سر آنان، اگر نه در وجدان خفته ی خود آنان، در ذهن و دل دنباله روان بی خبرشان، موجی از تنبه و هوشیاری برمی انگیزد. با لحنی اعتراض آمیز به «کثیر» شاعر می فرماید: عبدالملک را ستودی؟! و او رندانه یا ساده لوحانه درصدد رفو کردن گناه خود برمی آید و چنین پاسخ می دهد: او را

[صفحه 32]

پیشوای هدایت خطاب نکردم، بلکه او را «شیر» و «خورشید» و «دریا» و «اژدها» و «کوه» خواندم؛ و شیر، سگی است و خورشید، جسم جامدی و دریا، پیکر بی جانی و اژدها، حشره ی متعفنی و کوه، سنگ سختی ... و امام در برابر این عذر و توجیه ناموجه، تبسم معناداری می کند و آنگاه «کمیت» - شاعر انقلابی و هدفدار - برمی خیزد و یکی از قصاید هاشمی خود را

انشاء می کند [29] و خاطره ای از مقایسه ی میان این دو گونه کار هنری، در ذهن حاضران و همه ی کسانی که این ماجرا به گوششان رسیده و می رسد، بر جای می گذارد. [30].

استفاده از فرصتها

عکرمه، شاگرد معروف ابن عباس که از اعتبار و حیثیتی عظیم در میان مردم برخوردار است، به دیدن امام می رود و چنان تحت تأثیر وقار و معنویت و شخصیت روحی و علمی امام قرار می گیرد که بی اختیار در آغوش امام می افتد و خودش با شگفتی می گوید: من با بزرگانی چون ابن عباس نشسته ام و هرگز در برابر آنان چنین حالتی بر من نرفته است. و امام در جواب می فرماید: «و یلک یا عبید اهل الشام انک بین یدی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه» ؛ وای بر تو ای برده ی حقیر شامیان! تو اینک در برابر خانه هایی قرار گرفته ای که به اذن خدا رفعت یافته و کانون یاد خدا گشته است. [31].

[صفحه 33]

امام در هر فرصت مناسبی با نشان دادن گوشه ای از واقعیت تلخ و مرارت بار زندگی شیعی و تشریح فشارها و شدت عمل هایی که از سوی قدرتهای مسلط بر امام و یارانش می رود، احساسات و عواطف مردم غافل را تحریک می کند و خون مرده و راکد آنان را به جوش می آورد و دلهای کرخ شده ی آنان را هیجانی می بخشد ... یعنی آنان را آماده ی گرایشهای تند و جهت گیری های انقلابی می سازد.

داستان بنی اسرائیل در جامعه ی فرعونی

به مردی که از آن حضرت پرسیده است: چگونه صبح کرده اید، ای فرزند پیامبر! چنین خطاب می کند:

«آیا وقت آن نرسیده است که بفهمید ما چگونه ایم و چگونه صبح می کنیم؟! داستان ما، داستان بنی اسرائیل است در جامعه ی فرعونی، که پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گرفتند! بدانید که اینها (بنی امیه) پسران ما را می

کشند و زنان ما را زنده می گیرند ...» .

و پس از این بیان گیرا و برانگیزاننده، مسئله ی اصلی - یعنی اولویت داعیه ی شیعی و حکومت اهل بیت - را پیش می کشد:

«عرب می پنداشت که برتر از عجم است؛ زیرا محمد عربی است، و عجم بدین پندار گردن می نهاد. قریش می پنداشت که بر دیگر قبیله های عرب برتری دارد؛ زیرا محمد قریشی است، و آنان بدین پندار گردن می نهادند ... اگر آنان در این ادعا صادقند، پس ما از دیگر شاخه های قریش برتریم؛ زیرا ما فرزندان و خاندان محمدیم و کسی با ما در این نسبت شریک نیست.» .

مرد که گویا سخت به هیجان آمده، می گوید: به شما خاندان مهر می ورزیم، به خدا ... و امام که او را تا مرز پیوستگی کامل فکری و قلبی و عملی (ولایت) جلو

[صفحه 34]

آورده، آخرین سخن آگاهی بخش و هشیارگر را نیز به او می گوید:

پس خود را آماده ی بلا کن. به خدا سوگند بلا به شیعیان ما نزدیک تر است از سیل به دامنه ی کوه، و بلا نخست ما را می گیرد و سپس شما را؛ همچنان که راحت امنیت، اول به ما می رسد و آنگاه به شما. [32].

مغز متفکر اندام زنده

در دایره ای محدودتر و مطمئن تر، روابط امام با شیعیان از ویژگیهایی دیگر برخوردار است. در این ارتباطات، امام را آن سان مشاهده می کنیم که در پیکره ی زنده، مغز متفکری را در رابطه با اعضا و جوارح، و قلب تپنده ای را در کار تغذیه ی اندامها و بدنه ها.

نمودار هایی که از ارتباطات امام با این جمع، در دسترس اطلاع ماست، از یک سو نمایشگر صراحتی در

زمینه ی آموزشهای فکری است، و از سوی دیگر نشان دهنده ی پیوستگی و تشکل محاسبه شده میان آنان با امام.

فضیل بن یسار [33] از نزدیک ترین یاران رازدار امام، در مراسم حج با آن حضرت همراه شد. امام به حاجیانی که پیرامون کعبه می گردند، می نگرد و می گوید: در جاهلیت نیز بدین گونه می گردیدند! فرمان، آن است که به سوی ما کوچ کنند و پیوستگی و دوستی خود را به ما بگویند و یاری خویش را بر ما عرضه کنند. قرآن (از قول ابراهیم) می گوید: «بارالها! دلهایی از مردم را مشتاق ایشان کن» . به جابر

[صفحه 35]

جعفی در نخستین دیدارش با امام سفارش می کند که به کسی نگوید از کوفه است؛ وانمود کند از مردم مدینه است. و بدین گونه به این شاگرد نوآموز که گویا قابلیت فراوان او برای تحمل اسرار امامت و تشیع، از آغاز نمایان بوده است، درس رازداری و کتمان می آموزد ... و همین شاگرد مستعد است که بعدها به عنوان صاحب راز امام معرفی می شود و کار او با دستگاه خلافت به اینجا می رسد.

وجود رابطه ی تشکیلاتی

نعمان بن بشیر می گوید:

من در سفر حج با جابر بودم. در مدینه بر ابی جعفر - امام باقر علیه السلام - درآمد و در روز آخر با آن حضرت خداحافظی کرد و شادمانه از نزد او بیرون آمد. رهسپار کوفه شدیم. در یکی از منازل بین راه، شخصی به ما رسید (نعمان نشانه های آن شخص و گفتگوی کوتاه او با جابر را نقل می کند) و نامه ای به جابر داد. جابر نامه را بوسید و بر چشم نهاد و سپس باز کرد و خواند. دیدم هر چه نامه را می خواند، چهره اش گرفته و گرفته تر می شود. نامه

را به آخر رسانید و پیچید و ما در ادامه ی راه به کوفه رسیدیم؛ اما جابر را شادمان ندیدم. روز بعد از ورود به کوفه، به ملاحظه ی احترام جابر، به دیدارش شتافتم. ناگهان با منظره ی شگفت آوری روبه رو شدم. جابر در حالی که مانند کودکان بر نی سوار شده و گردنبندی از کعب گوسفند بر گردن افکنده بود و شعرهای بی سر و تهی می خواند، از خانه بیرون آمد؛ نگاهی به من افکند و هیچ نگفت. من نیز سخنی نگفتم، ولی از این وضع بی اختیار گریه ام گرفت. کودکان گرد من و او جمع شدند و او بی خیال به راه افتاد و می رفت تا به رَحْبَه رسید و کودکان همه جا او را دنبال می کردند ... مردم به همدیگر می گفتند جابر بن یزید دیوانه شده است. چند روزی بیش نگذشته بود که نامه ی خلیفه - هشام بن عبدالملک - به حاکم کوفه

[صفحه 36]

رسید که نوشته بود: تحقیق کن مردی به نام جابر بن یزید جعفی کیست؛ دستگیرش کن و گردنش را بزن و سر او را نزد من بفرست. حاکم از حاشیه نشینان سراغ جابر را گرفت. گفتند: امیر به سلامت باد! او مردی است که از فضل و دانش و حدیث برخوردار بود؛ امسال حج کرد و دیوانه شد و هم اکنون در رَحْبَه بر نی سوار است و با کودکان به بازی سرگرم. نعمان گوید: حاکم برای اطمینان بر سر جابر و کودکان رفت و او را سوار بر نی در حال بازی دید؛ پس گفت: خدا را شکر که از قتل او معافم ساخت. [34].

این نمونه ای از چگونگی ارتباط امام با

یاران نزدیک است و نمایانگر وجود پیوستگی و رابطه ای محاسبه شده و تشکیلاتی؛ و نیز نمونه ای است از موضع گیری حکومت در برابر این یاران. پیدا است که ایادی خلافت - که بیش از هر چیز به حفظ قدرت و استحکام بخشیدن به موقعیت خود می اندیشند - از روابط امام با یاران نزدیک و فعالیتهای جمع آنان یکسره بی خبر نمی مانند و کم و بیش بویی از این موضوع می برند و درصدد کشف و مقابله با آن برمی آیند. [35] به تدریج نمای متعرضانه در زندگی آن حضرت و نیز در جو عمومی تشیع پدید می آید و آغاز فصل دیگری را در تاریخ زندگی امامان شیعه نوید می دهد.

موضع نسبتا شدید امام باقر علیه السلام

اگر چه در متون تواریخ اسلامی و نیز در کتب حدیث و غیره به صراحت از

[صفحه 37]

فعالیتهای تعرض آمیز و بالنسبه حاد امام باقر علیه السلام سخنی نیست - و البته این خود ناشی از علل و عواملی چند است که مهم ترین آنها اختناق حاکم بر آن جو و ضرورت تقیه برای یاران معاصر امام است که تنها مراجع مطلع از جریانات زندگی سیاسی امام بوده اند - ولی همواره از عکس العملهای حساب شده ی دشمن آگاه می توان عمق عمل هر کس را کشف کرد. دستگاه مقتدر و مدبری چون دستگاه هشام بن عبدالملک که مورخ، او را مقتدرترین خلیفه ی اموی می داند، اگر با امام باقر علیه السلام یا هر کس دیگر، با چهره ای خشن روبه رو می شود، بی گمان ناشی از آن است که در روش و عمل وی تهدیدی برای خود می بیند و وجود او برایش تحمل ناپذیر می گردد. تردیدی نمی توان داشت

که اگر امام باقر علیه السلام فقط به زندگی علمی - و نه به سازندگی فکری و تشکیلاتی - سرگرم بود، خلیفه و سران رژیم خلافت به صرفه و صلاح خود نمی دیدند که با سخت گیری و شدت عملی که به خرج می دهند، اولا آن حضرت را با مقابله ای تند علیه خود برانگیزند - چنان که در زمانی نزدیک، نمونه ای از این تجربه را مشاهده می کنیم؛ از جمله قیام حسین بن علی - ثانیا گروه دوستان و معتقدان به امام را - که تعدادشان اندک هم نبوده است - بر خود خشمگین کنند و از دستگاه خود ناراضی سازند. کوتاه سخن اینکه از عکس العمل نسبتا حاد رژیم خلافت در اواخر عمر امام باقر علیه السلام می توان عمل نسبتا شدید و حاد آن حضرت را استنباط کرد.

احضار امام باقر علیه السلام به شام

در میان جریانات مهم اواخر زندگی امام، از همه معروف تر، ماجرای جلب و احضار آن حضرت به شام، پایتخت حکومت اموی است. برای آگاهی از چگونگی موضع امام در برابر دستگاه خلافت، خلیفه ی اموی دستور می دهد امام باقر علیه السلام را

[صفحه 38]

(و طبق برخی از روایات، امام صادق علیه السلام، فرزند جوان و یار و همکار نزدیک پدر را نیز) دستگیر و به شام اعزام کنند. امام را به شام و قصر خلیفه می آورند. هشام به مجلسیان و حاشیه نشینان خود دستورهای لازم را برای هنگام روبه رو شدن با امام، دیکته کرده است. قرار است ابتدا خود خلیفه و سپس حضار مجلس - که همه از رجال و سران هستند - سیل تهمت و شماتت را به سوی امام سرازیر نمایند. وی از این کار دو منظور را

تعقیب می کند:

نخست آنکه با این تندیها و دشنام ها روحیه ی امام را تضعیف کند و زمینه را برای هر کاری که مقتضی به نظر می رسد، آماده سازد. و دیگر آنکه خصم را در دیداری که میان عالی ترین رهبران دو جبهه ی متخاصم تشکیل شده، محکوم کند و بدین وسیله همه ی افراد جبهه ی او را با نشر خبر این محکومیت - که به برکت بلندگوهای همیشه آماده ی خلیفه، مانند خطبا و عمال و جاسوس های شخص خلیفه بوده و قابل اجرا است - خلع سلاح کند.

امام وارد می شود و برخلاف رسم و سنت معمول که هر تازه واردی باید به خلیفه، آن هم با ذکر لقب مخصوص (امیرالمؤمنین) سلام دهد، به همه ی حاضران رو می کند و با اشاره ی دست، آنان را مخاطب می سازد و می گوید: السلام علیکم ... و آنگاه بی آنکه منتظر اجازه بماند، می نشیند.

از این رفتار، آتش کینه و حسد در دل هشام زبانه می کشد و برنامه را شروع می کند. «شما (اولاد علی) همیشه وحدت مسلمانان را شکسته و با دعوت آنان به سوی خود، میان آنان رخنه و نفاق افکنده اید و از سر نابخردی و نادانی، خود را پیشوا و امام پنداشته اید.» . لختی از این یاوه ها می گوید و ساکت می شود. پس از

[صفحه 39]

او، نوکران، و جیره خوارانش هر یک سخنی در همین حدود می گویند و هر کدام به زبانی امام را مورد تهمت و ملامت قرا می دهند.

روشنگری امام باقر علیه السلام در مجلس هشام

امام در همه ی این مدت خاموش و آرام نشسته است. وقتی همه سکوت می کنند، حضرت برمی خیزد و می ایستد و رو به حضار، پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، در جملاتی کوتاه و تکان دهنده، سردرگمی و بی هدفی آن جمع پراکنده را به رخشان می کشد؛ بی اختیاری و آلت فعل بودنشان را همچون تازیانه ای بر سر و رویشان می کوبد؛ موقع خود و پیشینه ی افتخارآمیز خاندانش را که منطبق با برترین معیار اسلامی (هدایت) است، روشن می سازد و سرانجام، نیک فرجامی راه خود را که برابر با سنتهای خدا در تاریخ است، مطرح می کند و روحیه ی متزلزل آنان را متزلزل تر می نماید: «ایها الناس! این تذهبون؟ و این یرادبکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا یختم اخرکم، فان کان لکم ملک معجل فان لنا ملکا مؤجلا و لیس بعد ملکنا ملک، لأنا اهل العاقبه، یقول الله عزوجل: و العاقبه للمتقین» ؛ [36] به کجا می روید ای آدمها؟! و

چه سرانجامی برایتان در نظر گرفته اید؟ به وسیله ی ما بود که خداوند گذشتگان شما را هدایت کرد، و به دست ما نیز خواهد بود که مهر پایان به کار شما می زند. اگر شما را امروز دولتی مستعجل است، ما را دولتی دیرنده خواهد بود و پس از دولت ما، کسی

[صفحه 40]

را دولت نیست. ماییم اهل عاقبت، که خدا فرمود:

عاقبت متعلق به صاحبان تقوا است.

در این بیان کوتاه و پر مغز - که تظلم و تحکم و نوید و تهدید و اثبات و رد را یکجا متضمن است - به قدری تأثیر و گیرایی وجود دارد که اگر پخش شود و به گوش مردم برسد، ممکن است هر شنونده ای را به حقانیت گوینده ی آن معتقد سازد. برای پاسخ گفتن به این سخن، نغزگویی و سخندانی به همان اندازه لازم است که خودباوری و دلگرمی ... و این همه در مخاطبان امام نیست؛ پس چاره ای جز خشونت و زور نمی ماند.

حبس و تبعید امام باقر علیه السلام

هشام دستور می دهد امام را به زندان بیفکند؛ یعنی عملا به ضعف روحیه و نارسایی منطق خود اعتراف می کند. در زندان، امام به روشنگری و بیان حقایق می پردازد و هم زنجیرهای خود را تحت تأثیر می گذارد؛ به طوری که از زندانیان کسی نماند که سخن او را از بن دندان نپذیرفته و دلبسته ی او نشده باشد. مأموران، ماوقع را به هشام گزارش می کنند. این موضوع برای دستگاهی که در طول دهها سال به صورت ویژه شام را از دسترس تبلیغات علوی دور نگاهداشته، مطلقا قابل تحمل نیست. هشام فرمان می دهد آن حضرت و همراهانش را از زندان بیرون آورند.

هچ جا برای آنان مناسب تر از مدینه نیست؛ شهری که در آن می زیسته اند؛ البته با همان مراقبتها و سختگیری های همیشه، و بیشتر ... و در صورت لزوم، فرود آوردن ضربه ی آخر، و بی سر و صدا حریف را در بستر و خانه ی خودش نابود کردن و وبال تهمت «امام کشی» را به گردن نگرفتن ... پس به دستور هشام آنان را بر مرکبهای تندرو - که سراسر راه را بی وقفه طی می کنند - می نشانند و به سوی

[صفحه 41]

مدینه می تازد. قبلا دستور داده شده است که در شهرهای میان راه، کسی حق ندارد با این قافله ی مغضوب معامله کند و به آنان نان و آب بفروشد. [37] سه شبانه روز با این وضع راه می روند و ذخیره های آب و نان پایان می گیرد.

اکنون به شهر مدین رسیده اند. اهل شهر طبق فرمان، دروازه ها را می بندند و از فروختن توشه امتناع می کنند. یاران امام از گرسنگی و تشنگی به شکوه آمده اند.

[صفحه 42]

امام بر فراز بلندی که بر شهر مشرف است، می رود و با رساترین فریاد خود، بر اهل شهر نهیب می زند: «ای مردم شهر ستم پیشگان! منم ذخیره ی خدا، که خدا درباره ی آن گفته است: ذخیره برای شما نیکوتر است، اگر مؤمن باشید.» . ناگهان یک هوشیاری و شهامت بجا توطئه را خنثی می کند. مردی از اهل شهر، همشهریان فریب خورده و بی خبر را هشدار می دهد و به آنان یادآور می گردد که این همان نهیبی است که شعیب پیامبر بر سر گمراهان زمان خود زد. و به آنان تفهیم می کند که هم اکنون در برابر همان پیامی

قرار دارند که روزی گذشتگان شان در برابر آن قرار داشتند؛ و امروز اینان گذشتگان خود را به خاطر نشنیده گرفتن آن پیام، لعن و نفرین می کنند. آری، تاریخ تکرار شده است؛ اینک همان پیام و همان پیام آور و همان مخاطبان ... این سخن بجا بر دلها می نشیند. دروازه ها را می گشایند و به رغم زمینه چینی های دستگاه خلافت، دشمن آن دستگاه را می پذیرد. [38].

آخرین بخش این روایت تاریخی - که از جهاتی چند می تواند نمایانگر وضع سیاسی و اختناق و نیز تحمیق همه گیر آن زمان از سویی، و از سوی دیگر روشن کننده ی موضع ویژه ی امام باقر علیه السلام در برابر دستگاه حکومت بنی امیه باشد - چنین است: وقتی خبر مدین را به هشام رساندند، دستور داد پیش از هر چیز، آن مرد گستاخ را که جرأت کرده برخلاف نقشه ی سران رژیم خلافت سخن گوید و مردم را از غفلتی بزرگ برهاند، به سزای این خیانت برسانند. و به دستور خلیفه، او را به قتل رساندند.

[صفحه 43]

پرهیز از پیکار رویاروی

با این همه، امام از درگیر شدن با قدرت مسلط در صحنه ای حاد و پیکاری رویاروی اجتناب می ورزد؛ دست به شمشیر نمی برد و دست هایی را هم که عجولانه و چپ روانه قبضه ی شمشیر را فشرده، بر می گشاید و آنها را به تیز بینی و موقع شناسی بیشتر وادار می سازد و شمشیر زبان را نیز تا آنجا که ضرورت عمل بنیادین ایجاب نکرده است، در نیام می گذارد. به برادرش زید که در تنگنای غلیان احساسات از تاب رفته و به جان آمده است، رخصت خروج (قیام) نمی دهد.

در ارتباطات معمولی زندگی و در رابطه با عناصر نا آزموده، بیشترین تکیه را بر فعالیتهای فرهنگی و فکری می کند؛ کاری که در عین حال، هم شالوده ریزی ایدئولوژیک است و هم تقیه ی سیاسی؛ لیکن - همان طور که در اشارت های کوتاه پیشین دانسته شد - این تاکتیک حکیمانه هرگز موجب آن نمی شود که امام سمت کلی حرکت امامت را برای یاران نزدیک و شیعیان راستین که به راه او گرویده اند، مطرح نسازد و آرمان بزرگ شیعی را - که همان ایجاد نظامی اسلامی و حکومتی علوی از راه مبارزه ای اجتناب ناپذیر است - در دل آنان زنده نسازد؛ حتی در مواقع مناسب، احساسات را نیز به اندازه ی لازم در این راه بر نینگیزد.

شیوه های امیدبخش امام باقر علیه السلام

نوید آینده ی دلخواهی که چندان دور هم نیست، از جمله ی شیوه های امیدبخش امام باقر علیه السلام است و ضمنا نمایانگر آن است که آن حضرت موقع خود را در حرکت تدریجی شیعه، در کجا و در چه مرحله ای می دانسته است.

«با حضرت ابوجعفر بودیم و خانه پر بود. پیرمردی وارد شد، سلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله !

[صفحه 44]

به خدا سوگند من شما و دوستداران تان را دوست دارم و به خدا سوگند که این دوستی از روی طمع به زیورهای زندگی نیست. دشمن شما را دشمن می دارم و از او بیگانه و بیزارم و این کینه و خصومت به خاطر خونی نیست که میان ما ریخته شده باشد. به خدا سوگند من امر و نهی شما را پذیرنده ام و انتظار می کشم که زمان پیروزی شما کی فرا خواهد رسید. اکنون آیا برای

من امیدی داری؟ فدایت گردم.

امام مرد را نزد خود خواند و کنار خود نشانید؛ آنگاه گفت:

ای پیرمرد! کسی از پدرم علی بن الحسین عینا همین را پرسید. پدرم به او گفت: اگر در این انتظار بمیری، بر پیامبر و بر علی و حسن و حسین و علی بن الحسین فرود می آیی و دلت خنک و جانت کامیاب و چشمت روشن خواهد شد و همراه گزاره نویسان بزرگوار خداوند در آغوش آسایش و گشایش جای خواهی گرفت ... و اگر زنده بمانی، در همین جهان روزگاری را خواهی دید که چشم تو روشن شود و در آن روزگار با ما و در کنار ما برترین جایگاه را خواهی پیمود.

پیرمرد می رفت و امام به او می نگریست و می گفت: هر که می خواهد به مردی از اهل بهشت بنگرد، به این مرد بنگرد. [39].

حتی گاهی از این اندازه هم فراتر می رود؛ سال پیروزی را مشخص می کند و آرزوی دیرین شیعی را جامه ی حقیقت می پوشاند. ابوحمزه ی ثمالی گوید: از ابی جعفر شنیدم که می گفت: خدا برای این کار (تشکیل حکومت علوی) سال 70 را معین کرده بود. چون حسین کشته شد، خدا بر خاکیان خشم گرفت؛ پس آن را تا سال 140 به تأخیر افکند ... ما این موعد را برای شما (دوستان نزدیک) گفتیم و شما آن را افشاء کردید و پرده ی استتار این راز را گشودید؛ پس از آن، خدا دیگر

[صفحه 45]

وقتی و موعدی را نزد ما معین نساخت. و خدا هر چه را بخواهد، محو می کند و هر چه را بخواهد، ثبت می فرماید. ابوحمزه گوید: این

سخن را به ابی عبدالله گفتم، فرمود: آری، این چنین بود ... [40].

بیاناتی از این قبیل، تشکیل نظام اسلامی و حکومت علوی را که در آن محیط اختناق و فشار کشنده، همچون رؤیایی دل انگیز، تنها فروغ امیدبخش و حرکت زا را بر دل ستم کشیده ی شیعه می افکند، به صورت آینده ای محتوم و تخلف ناپذیر درمی آورد و بدین گونه بر قدرت و تصمیم آنان در پیمودن فاصله هایی که با آن داشتند، می افزود.

نوزده سال دوران رهبری امام همانند خطی مستقیم و متصل و روشن، با این وضع سپری می شود؛ نوزده سالی که در آن، هم آموزندگی ایدئولوژی هست، هم سازندگی فرد؛ هم تاکتیک مبارزه هست، هم سازماندهی به جمع و ایجاد تشکل؛ هم حفظ و تداوم جهت گیری سیاسی هست، هم تقیه و بر افروزندگی امید هر چه بیشتر و راسخ تر ... و خلاصه، نوزده سال مبارزه و گذر از روی جد و جهد در سنگلاخی صعب العبور ... و سرانجام، هنگامی که این عمر کوتاه و پر برکت پایان می گیرد، هنگامی که دشمنان سوگند خورده ی نهضت علوی با رفتن سلسله جنبان این نهضت می پندارند که نفسی به راحتی خواهند کشید و فارغ البال از مبارزات تبلیغاتی شیعه، به دردسرها و گرفتاریهای بی شمار خود در داخل کشور و در مرزها خواهند پرداخت، خاکستر گرم و سوزنده این کانون مشتعل، آخرین برق

[صفحه 46]

جان شکاف خود را بر بنیان رژیم اموی فرود می آورد. عمری را به افشاگری و تبیین گذرانده بود، پس از مرگ خود نیز کار خود را دنبال می کند. با زندگی خود، آگاهی داده بود؛ با مرگ خود نیز به

این تلاش ادامه می دهد. برای یاران خود و انبوه مردم بی خبری که تشنه ی فهمیدن و اندیشیدن هستند، درسی تازه و پیامی تازه می فرستد. این پیام نیز مانند نقشه ی کلی زندگی او، آرام و عمیق است. دوستان و نیازمندان را بهره می دهد، ولی خواب دشمن را بر نمی آشوبد. این، نمونه ای است از تقیه ی امام باقر علیه السلام، و نموداری است از وضع عمومی منش و رفتار وی در آن مرحله ی زمانی خاص.

کسانی که بعدها تاریخ زندگی امام را ثبت کرده اند نیز از کنار این اقدام بزرگ که در حدیثی کوتاه گنجانیده شده است، به غفلت یا تغافل گذشته اند. آیا می توان گفت آن را ندیده اید؟ کوتاه کنیم. صورت قضیه این است که امام به فرزندش جعفر بن محمد دستور می دهد که وی بخشی از دارایی او را (800 درهم) در طول ده سال، صرف عزاداری و گریستن بر او نماید. مکان عزاداری، صحرای منا است و زمان آن، موسم حج؛ [41] همین و بس. موسم حج، میعاد برادران دور افتاده و ناآشنا است. هزاران «فرد» در آن زمان و مکان، امکان «جمع» بودن و شدن را می آزمایند. این همدلان نا همزبان، در آنجا با زبان واحدی خدا را می خوانند و معجزه ی گرد آمدن ملتها زیر یک پرچم را مشاهده می کنند. اگر پیامی باشد که می باید به همه ی جهان اسلام رسانده شود، فرصتی از این مناسب تر نیست. آنگاه

[صفحه 47]

عمل حج در چندین روز متوالی انجام می گیرد و در چند نقطه، کدامیک از این روزها مناسب تر است و کجا از این مکانها؟ مکه، شهری است و مردم در یک

شهر، هم پراکنده اند و هم سرگرم. به علاوه همه در آن به عملهای حج مشغولند؛ طواف، سعی، نماز و ... مشعر توقف گاه شبانه ای است کم فرصت و بی امکان؛ بیش از ایستگاهی بر سر راه منا نیست. عرفات توقف گاهی است اگر چه روزانه، ولی کوته مدت: فقط یک روز، با صبحی خسته از حرکت و عصری مهیای عزیمت. از همه مناسب تر منا است: حاجی در بازگشت از سفر عرفات، سه شب آنجا اتراق می کند و فرصت برای آشنایی و گفتگو و همدردی از همه جا بیشتر است. کیست که روزها زحمت رفتن و باز آمدن از مکه را تحمل کند؟ ماندن و سرزدن به هر جمع و محفل و مجمع را زمانی و مکانی مناسب است. همه کس به طور طبیعی گذارش به مجلس عزایی که همه ساله در این سه روز در این بیابان برپا است، می افتد. کم کم مردم آفاق با آن آشنا شده اند. سالهاست که جمعی از مردم مدینه - کانون اسلام و پایگاه صحابه و فقها و محدثان بزرگ - در اینجا و در این ایام محفلی می سازند. برای چه کسی؟ برای یکی از برجسته ترین چهره های جهان اسلام؛ برای محمد بن علی بن الحسین؛ مرد بزرگی از دودمان پیامبر؛ سرآمد فقها و محدثین؛ استاد همه ی نام آوران فقه و حدیث. چرا از همه جا به اینجا می آیند و از همه جا در این جا می گویند؟ و اصلا چرا می گویند؟ مگر مرگ او طبیعی نبوده است؟ چه کسی او را کشته یا مسموم کرده؟ و چرا؟ مگر او چه می کرده و چه می گفته؟

آیا داعیه ای داشته؟ آیا دعوتی می کرده؟ آیا برای خلیفه خطری بوده؟ و آیا و آیا. دهها استفهام و ابهام و در پی آن، دهها پرسش و کاوش و آنگاه سیل پاسخ از سوی صاحبان عزا و نیز از سوی مطلعانی که اینجا و آنجا در انبوه متراکم و

[صفحه 48]

تاریک جمعیت پراکنده اند: کسانی که از مدینه یا کوفه به این جا شتافته اند، و در اصل برای همین آمده اند که به این سؤالها جواب دهند. آمده اند تا مسائل را در فرصتی بی نظیر برای مردمی که از سراسر جهان اسلام در اینجا جمع اند، تبیین کنند؛ و نیز البته تا برادران و موالیان را دیدار کنند، خبری بدهند و فرمانی بگیرند؛ و کوته سخن، دعوت شیعی از هزارها کانال عظیم ترین شبکه ی تبلیغاتی جهانی آن روزگار. و این است نقشه ی موفق امام باقر علیه السلام - نقشه ی جهاد پس از مرگ - و این است آن وجود برکت خیز که زندگی و مرگش برای خدا و در راه خدا است؛ «و جعله مبارکا اینما کان ... و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا» . [42].

فصل پر ماجرای دوران بنی امیه

امام باقر علیه السلام در 57 سالگی و در روزگار سلطنت یکی از مقتدرترین خلفای بنی امیه - هشام بن عبدالملک - درگذشت. اوضاع و احوال آشفته و گرفتاریها و سرگرمیهای بی شمار حکومت اموی در سراسر کشور پهناور مسلمان مانع از آن نبود که هشام از توطئه و بد سگالی نسبت به قلب تپنده ی تشکیلات شیعی - یعنی امام باقر علیه السلام - غافل بماند. به توصیه ی او، مزدورانش امام را مسموم کردند و طاغیه ی جبار اموی لذت و سرمستی فتوحاتش در

مرزهای غربی و شرقی کشور را با قتل بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمن خود در داخل کشور، کامل کرد.

به طوری که اشاره شد، رژیم بنی امیه در سالیان آخر زندگی امام باقر علیه السلام و نیز سالهای آغاز امامت فرزندش امام صادق علیه السلام، یکی از پر ماجرا ترین فصول خود را می گذرانید. قدرت نمایی های نظامی در مرزهای شمال شرقی (ترکستان و

[صفحه 49]

خراسان) و شمال (آسیای صغیر و آذربایجان) و مغرب (آفریقا و آندلس و اروپا) از سویی، و شورشهای پی در پی در نواحی عراق عرب و خراسان و شمال آفریقا که عموما و یا غالبا به وسیله ی بومیان ناراضی و زیر ستم، و گاه به تحریک یا کمک سرداران مغول اموی به پا می شد، [43] از سوی دیگر، همچنین وضع نابسامان و پریشان در همه جا و مخصوصا در عراق - مقر تیولداران بزرگ بنی امیه و جایگاه املاک حاصلخیز و پربرکت که غالبا مخصوص خلیفه و یا متعلق به سران دولت او بود - و حیف و میل های افسانه ای هشام و استاندار مقتدرش در عراق - خالد بن عبدالله قسری [44] - و بالاخره قحطی و طاعون در نقاط مختلف، از جمله در خراسان و عراق و شام، حالت عجیبی به کشور گسترده ی مسلمان نشین که به وسیله ی رژیم بنی امیه و به دست یکی از معروف ترین زمامداران آن اداره می شد، داده بود. بر این همه، باید مهم ترین ضایعه ی عالم اسلام را افزود؛ ضایعه ی معنوی، فکری و روحی.

در فضای پریشان و غمزده ی کشور اسلامی که فقر و جنگ و بیماری همچون

[صفحه 50]

صاعقه ی برخاسته از قدرت طلبی و استبداد حکمرانان اموی بر سر مردم بینوا

فرود می آمد و می سوخت و خاکستر می کرد، پرورش نهال فضیلت و تقوا و اخلاق و معنویت، چیزی در شمار محالات می نمود. رجال روحانی و قضات و محدثان و مفسران که می بایست ملجأ و پناه مردم بینوا و مظلوم باشند، نه فقط به کار گره گشایی نمی آمدند، غالبا خود نیز به گونه ای و گاه خطرناک تر از رجال سیاست، بر مشکلات مردم می افزودند. نام آوران و چهره های مشهور فقه و کلام و حدیث و تصوف، از قبیل حسن بصری، قتاده بن دعامه، محمد بن شهاب زهری، ابن بشر، محمد بن المنکدر، ابن ابی لیلی و دهها تن از قبیل آنان، در حقیقت مهره هایی در دستگاه عظیم خلافت و یا بازیچه هایی در دست امیران و فرمانروایان بودند.

تأسف آور است اگر گفته شود که بررسی احوال این شخصیتهای موجه و آبرومند، آنان را در چهره ی مردانی سر در آخور تمنیات پلید، همچون قدرت طلبی و نامجویی و کامجویی، یا بینوایانی جبان و پست و عافیت طلب، یا زاهدانی ریاکار و ابله، و یا عالم نمایانی سرگرم مباحثات خونین کلامی و اعتقادی، در ذهن مطالعه گر مجسم می سازد. [45].

قرآن و حدیث که می بایست نهال معرفت و خصلتهای نیک را زنده و بارور

[صفحه 51]

بدارد، به ابزاری در دست قدرتمندان یا اشتغالی برای عمر بی ثمر این تبهکاران و تبه روزان تبدیل شده بود.

در این فضای مسموم و خفه و تاریک و در این روزگار پربلا و دشوار بود که امام صادق علیه السلام بار امانت الهی را بر دوش گرفت ... و به راستی چه ضروری و حیاتی است «امامت» با آن مفهوم مترقی که در

فرهنگ شیعی شناخته و دانسته ایم، برای امت سرگشته و فریب خورده و ستمدیده و بد فهمیده ی چنان روزگار مظلم و پر بلایی. قبلا دیدیم که امامت، سرچشمه ی دو جریان حیاتبخش است: تفکر درست اسلامی و نظام عادلانه ی توحیدی؛ و امام عهده دار این دو تکلیف است: نخست، تبیین و تطبیق و تفسیر مکتب - که خود متضمن مبارزه ی با تحریفها و دستکاری های جاهلانه و مغرضانه است - و آنگاه پی ریزی و زمینه سازی نظام قسط و حق توحید (و در صورت وجود چنین نظامی، دوام بخشیدن به آن).

اکنون در چنین اوضاع و احوال نابسامانی، امام صادق علیه السلام بار این امانت را بر دوش می گیرد و عهده دار آن دو تکلیف می شود. در آن واحد، هر دو وظیفه در برابر او قرار گرفته است؛ به کدام زودتر اقدام خواهد کرد؟

اولویت کار فکری بر کار سیاسی

درست است که کار سیاسی، دشواریهای فراوان دارد و چیزی نیست که هشام اموی با همه ی سرگرمی ها و درگیری هایش آن را بر او ببخشاید و انتقامی سخت از او نستاند؛ ولی کار فکری - یعنی مبارزه ی با تحریف - در حقیقت، بریدن شاهرگ دستگاه خلافت است؛ دستگاهی که جز با تکیه بر دین انحرافی، توان بودن و

[صفحه 52]

ماندنش نیست. [46] پس این را هم بر او نخواهند بخشود؛ نه هشام و نه علمای عامه؛ عالمانی که در جهت عمومی و رایج جامعه ی منحط و منحرف در حرکتند و در تلاشی فعال.

از سوی دیگر، اوضاع برای گسترش دادن به اندیشه ی انقلابی شیعه آماده است: جنگ است و فقر و استبداد؛ سه عامل پرورش دهنده ی انقلاب، و زمینه ی کار امام پیشین، که جو مناطق نزدیک و

حتی نقاط دور را تا حدودی آماده ساخته است.

استراتژی کلی امامت، ایجاد انقلاب توحیدی و علوی است؛ در فضایی که گروه لازمی از مردم ایدئولوژی امامت را دانسته و پذیرفته و مشتاقانه در انتظار عینیت یافتن آن بوده و گروه لازم دیگری به جمع مصمم تشکیلات مبارز پیوسته باشند. لازمه ی منطقی این خط مشی کلی، دعوتی همه گیر است در سراسر محیط عالم اسلام تلطیف جو اشاعه ی فکر شیعی در همه ی اقطار، و دعوتی دیگر

[صفحه 53]

است برای آماده سازی افراد مستعد و فداکار اعضای تشکیلات پنهانی شیعه.

دشواری دعوت امام علیه السلام

دشواری کار دعوت راستین امامت در همین نکته نهفته است. یک دعوت مسلکی کامل که می خواهد قدرت را از هر گونه زورگویی و تجاوز طلبی و تعدی به حق آزادی مردم دور نگاه داشته، اصول و موازین اساسی اسلام را مراعات کند، ناگزیر باید با تکیه بر شعور و درک مردم و در زمینه ی احساس نیاز خواست طبیعی آنان، رشد و پیشرفت خود را ادامه دهد. و به عکس، مبارزاتی که هر چند به ظاهر با شعارهای مسلکی و مکتبی کار خود را آغاز می کند، ولی در عمل، دست به قدرت نمایی هایی همچون همه ی قدرتمندان می زند و از اصول اخلاقی و اجتماعی خود چشم می پوشد، از این دشواری فارغ است؛ و این است راز طولانی بودن جریان نهضت امامت، و نیز سر پیشرفت نهضتهای موازی نهضت امامت - مانند بنی عباس - و شکست نسبی این نهضت. (این مطلب را با اتکاء به مدارک تاریخی و با شرح بیشتر در آینده مطرح خواهیم ساخت).

اوضاع و احوال مساعد و نیز زمینه هایی که کار امام پیشین فراهم آورده بود، موجب می شد که با توجه به راه دراز و پر مشقت نهضت تشیع، امام صادق علیه السلام مظهر همان امید صادقی باشد که شیعه سالها انتظار آن را کشیده است؛ همان «قائم» ی که مجاهدات طولانی اسلاف خود را به ثمر خواهد رسانید و انقلاب شیعی را در سطح وسیع جهان اسلام بر خواهد افروخت. اشاره ها و گاه حتی تصریح امام باقر علیه السلام نیز در پرورش نهال این آرزو مؤثر بوده است.

[صفحه 54]

جابر بن یزید می گوید: کسی از امام علیه السلام درباره ی قیام

کننده ی بعد از او پرسید؛ امام با دست بر شانه ی ابی عبدالله (جعفر صادق) کوفت و گفت: این است به خدا قیام کننده ی آل محمد. [47].

منظور از «قیام کننده» کیست؟

منظور از قیام کننده چیست؟ آیا مقصود می تواند «قیام به تبلیغ و ارشاد و بیان احکام دین» باشد؟ یا مفهومی که ما امروز از این تعبیر می فهمیم؟ باید گفت نه؛ قیام در عرف ائمه علیهم السلام و شیعه، دارای همان مفهومی است که امروز از این کلمه فهمیده می شود: قیام کننده کسی است که بر ضد قدرت مسلط، قدرتمندانه کمر می بندد و به پا می خیزد. این مفهوم، لزوما با قدرت نمایی نظامی همراه نیست؛ ولی به هر جهت نمایشگر یک تعرض و هجوم است؛ نمایشگر اقدام به کار سنگین و خطیر است؛ در زمینه ی فعالیتهای فکری، یا سازندگی افراد، یا ایجاد تشکل و رهبری یک نهضت پنهانی، ولی به هر صورت آمیخته با قهر و تعرض.

بنابراین طبق گفته ی امام باقر علیه السلام، در این که فرزندش جعفر بن محمد قیام خواهد کرد، بحثی نیست. بی گمان وی می باید حرکت تعرض آمیز خود را آغاز کند؛ گر چه این موضوع که آیا حرکت و قیام او به مرحله ی نهایی - یعنی اقدام نظامی و سرانجام، پیروزی و به دست آوردن قدرت فائقه - خواهد انجامید یا نه، چیزی است که تعیین آن با حوادث آینده و چگونگی پیشرفت امور است ... و گویا بدین جهت است که در حدیثی دیگر، سرنوشت حرکت و اقدام امام صادق علیه السلام با لحنی اگر چه نه بدان قاطعیت، ولی ناامیدانه ادا شده است. در این روایت نیز امام باقر علیه السلام با یکی

از یاران نزدیک روبه رو است.

[صفحه 55]

ابو الصباح کنانی گوید: امام باقر علیه السلام به پسرش ابی عبدالله نگریست و گفت: او را می بینی؟ او از کسانی است که خدا درباره ی آنان فرموده است: «اراده ی ما چنان است که بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را زمامداران و وارثان زمین سازیم.» . شاید تحت تأثیر همین بیانات بود که اندیشه ی قیام و خلافت امام صادق علیه السلام در میان شیعیان خاص نیز رواج یافته بود و نزدیک ترین یاران امام و پدر بزرگوارش آن را همچون آینده ایی محتوم به خود نوید می دادند.

امیدواری یاران نزدیک

شیخ «کشی» حدیثی نقل می کند که از آن می توان میزان امیدواری یاران نزدیک را دانست. یکی از شیعیان مال بسیاری به مخالفان مدیون می شود و چون از پرداخت آن عاجز می ماند، می گریزد. زراره که یکی از برجسته ترین شیعیان است، نزد امام می آید؛ ماوقع را می گوید و سپس می پرسد اگر «این امر» نزدیک است، این شخص مدیون صبر کند تا با «قائم» خروج کند؛ و اگر در آن تأخیری هست، با طلبکاران از در مصالحه درآید. حضرت در پاسخ، به این جمله اکتفا می کند: خواهد شد. زراره می پرسد: تا یک سال؟ باز امام می گوید: ان شاءالله خواهد شد. می پرسد: تا دو سال؟ و باز هم می فرماید: ان شاءالله خواهد شد. و زراره خود را قانع می کند که «این امر» تا دو سال دیگر واقع خواهد شد. [48].

«این امر» در عرف شیعه و ائمه علیهم السلام تعبیر کنایه آمیزی است از آینده ی موعود تشیع؛ یعنی کسب قدرت سیاسی و یا اقدام به مقدمات نزدیک آن

- مانند تعرض نظامی - و «قائم» کسی است که این تعرض را فرماندهی و رهبری می کند. و در روایات ما موارد فراوانی وجود دارد که راجع به خصوصیات قیام قائم پیشگویی هایی

[صفحه 56]

شده است و همه جا مقصود، همین قیام کننده ای است که شیعه در طول دوران زندگی ائمه علیهم السلام انتظار او را می داشته و او را در اشخاص مختلف می جسته است.

در روایت دیگری هشام بن سالم - که او نیز از چهره های برجسته ی شیعه است - نقل می کند که زراره به من گفته بود: «بر فراز پایه های خلافت، کسی غیر از جعفر را نخواهی دید» . چون حضرت ابوعبدالله (امام جعفرصادق علیه السلام) وفات یافت، نزد او رفتم و این سخن را به یادش آوردم و بیم آن داشتم که وی انکار کند چنین سخنی به من گفته است. زراره در جواب گفت: من آن را طبق استنباط و نظر خود گفته بودم. [49].

از مجموع این بیانات می توان نتیجه گرفت که امام در چشم پدر عالی مقامش و نیز در نگاه شیعیان، مظهر ایده آل های امامت و تشیع است. گویا سلسله ی امامت، او را همچون ذخیره ای برای ثمر بخشیدن به تلاشهای امام سجاد و امام باقر علیهم السلام در نظر گرفته است. گویا هموست که باید حکومت علوی و نظام توحیدی را بازسازی کند و رستاخیز دوباره ی اسلامی را برپا سازد. دو امام پیش از او نخستین مراحل این راه دشوار را پیموده اند و اینک نوبت او است که گام آخر را بردارد. اتفاقا موقعیت نیز - چنان که اشاره شد - آماده است و امام با استفاده از

اوضاع و احوال مناسب، رسالت سنگین خود را آغاز می کند.

فراز و نشیب های دوره ی امام صادق علیه السلام

از نخستین روز برانگیختگی امام تا لحظه ی بدرود زندگی پرتلاش و پرثمرش 33 سال طول کشید. در این مدت، فراز و نشیبها و تحولات سیاسی و اجتماعی، شرایط زندگی امام و شیعیان را بارها تغییر داد. شاهین ترازوی پیکار، به سود و به زیان جبهه ی تشیع، نوسانها دید. گاه چنان شد که خوشبین ترها پیروزی شیعه را بسی

[صفحه 57]

نزدیک و در دسترس دیدند و حتی در آمادگی اوضاع برای قدرت نمایی نظامی مبالغه کردند؛ و گاه چنان شد که اختناق و فشار، مجال تنفس نیز به امام و یاران نزدیکش نمی داد و همه ی آرزوها را بر باد رفته وانمود می کرد ... و امام صادق علیه السلام در همه ی این احوال، همان رهرو و راهبر مصمم و آگاه و نستوهی بود که در میان صدها آیت یأس و آهنگ امید، تنها و تنها به رفتن و راه دراز را هر چه بیشتر طی کردن و مرحله های ناگزیر را پشت سر نهادن، می اندیشد و بس. امام مایه های عشق و اخلاص و ایمانش را در همه حال و در هر زمان و با شیوه ی متناسب، بی دریغ مبذول می داشت و بار سنگین تکلیف الهی را به سر منزل، نزدیک می ساخت.

شرح زندگی امام صادق علیه السلام، در هاله ای از ابهام

در این جا لازم است به یکی از تأسف انگیزترین چیزهایی که برای پژوهشگر زندگی امام صادق علیه السلام مطرح می شود، اشاره کنیم و آن این است که شرح زندگی امام، به ویژه در سالیان آغاز امامتش که مصادف با اواخر حکومت بنی امیه بود، در هاله ای از ابهام قرار دارد. این زندگی پرماجرا و حادثه خیز که کشمکشها و فراز و نشیب های آن از لابلای

صدها روایت تاریخی مشاهده می شود، نه در تاریخ و نه در گفتار محدثان و تذکره نویسان، هرگز به شکل مرتب و پیوسته منعکس نگشته و زمان و خصوصیات بیشتر حوادث آن تعیین نشده است. پژوهشگر باید با تکیه ی بر قرائن و ملاحظه ی جریانهای کلی زمان و مقایسه ی هر روایت با اطلاعاتی که درباره ی اشخاص یا حوادث یاد شده در آن، از منابع دیگر می توان به دست آورد، زمان و مکان و خصوصیات حادثه را کشف کند. شاید یکی از علل این گنگ بودن و ابهام، به ویژه در فعالیتهای تشکیلاتی امام و یارانش را در ماهیت این کارها می باید جستجو کرد.

[صفحه 58]

کار پنهانی تشکیلاتی

کار پنهانی و تشکیلاتی به طور معمول در صورتی که با اصول درست پنهان کاری همراه باشد، باید همواره پنهان بماند. آن روز مخفی بوده، بعد از آن نیز مخفی می ماند و رازداری و کتمان صاحبانش نمی گذارد پای نامحرمی بدان جا برسد. هر گاه آن کار به ثمر برسد و گردانندگان و عاملانش بتوانند قدرت را در دست گیرند، خود، دقایق کار پنهان خود را برملا خواهند کرد. به همین جهت است که اکنون بسیاری از ریزه کاریها و حتی فرمانهای خصوصی و تماسهای محرمانه ی سران بنی عباس با پیروان افراد تشکیلاتشان در دوران دعوت عباسی در تاریخ ثبت است و همه از آن آگاهند.

بی گمان اگر نهضت علوی نیز به ثمر می رسید و قدرت و حکومت در اختیار امامان شیعه یا عناصر برگزیده ی آنان درمی آمد، ما امروز از همه ی رازهای سر به مهر دعوت علوی و تشکیلات همه جا گسترده و بسیار محرمانه ی آن مطلع می بودیم.

خصلت تاریخ نویسی

علت دیگر را در خصلت تاریخ نویسی و تاریخ نویسان باید جستجو کرد. یک جمع محکوم و مظلوم اگر در تاریخ رسمی نامی هم داشته باشد و خاطره ای هم از او ثبت شود، بی شک چنان خواهد بود که جریان حاکم و ظالم، خواسته و گفته و وانمود کرده است. برای مورخ رسمی، غیر از سخنان دل آزار درباره ی محکومان که می باید به سعی و تلاش فراوان از اینجا و آنجا جست و با بیم فراوان ثبت کرد، خبرها و سخنهای بسیاری از حاکمان در دست هست که بی زحمت و نیز بی دغدغه می توان به دست آورد و مزد گرفت و خطر نکرد!

[صفحه 59]

اکنون این حقیقت روشن را در کنار واقعیت دیگری می گذاریم. همه ی تواریخ معروف و معتبری که مدارک و مآخذ بیشترین تحقیقات و گزارشهای بعدی به شمار می آید و تا پانصد سال بعد از زندگی امام صادق علیه السلام نوشته شده است، دارای صبغه ی عباسی است؛ زیرا چنان که می دانیم، حکومت عباسیان تا نیمه ی قرن هفتم هجری ادامه داشته و همه ی تواریخ معروف قدیمی در دوران قدرت و سلطنت این سلسله ی سخت جان نوشته شده است، و با این حال، نتیجه قابل حدس است. هرگز از یک مورخ دوران عباسی انتظار آن نیست که بتواند یا بخواهد اطلاعات درست و مرتبی از زندگی امام علیه السلام یا هر یک از ائمه ی دیگر شیعه تحصیل و در کتاب خود ثبت کند. این است راز بسیاری از تحریفها و ابهامها در زندگی امام صادق علیه السلام.

راه آشنایی با زندگی امام صادق علیه السلام

تنها راهی که می تواند ما را با خط کلی زندگی امام آشنا سازد، آن است که نمودارهای مهم زندگی آن حضرت را در لابلای این ابهامها یافته، به کمک آن چه از اصول کلی تفکر و اخلاق آن حضرت می شناسیم، خطوط اصلی زندگی نامه ی امام را ترسیم کنیم و آنگاه برای تعیین خصوصیات و دقایق، در انتظار قرائن و دلایل پراکنده ی تاریخی و نیز قرائنی به جز تاریخ بمانیم.

نمودارهای مهم در زندگی امام صادق علیه السلام

اشاره

نمودارهای مهم و برجسته در زندگی امام صادق علیه السلام را، آن جا که به دیدگاه ویژه ی بحث ما ارتباط می یابد، بدین شرح یافته ام:

[صفحه 60]

1 - تبیین و تبلیغ مسئله ی امامت

2 - تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه ی فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

3 - وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

تبیین و تبلیغ مسئله ی امامت

بارزترین ویژگی دعوت امامان شیعه

این موضوع را می باید بارزترین خصیصه ی دعوت امامان شیعه دانست. از نخستین سالهای پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در همه ی دوره های امامت، مطلع دعوت شیعی را اثبات امامت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل می داده است. این موضوع در قیام خونین حسین بن علی و پس از آن حتی در جنبش امام زادگانی مانند زید بن علی نیز مشاهده می شود. دعوت امام صادق علیه السلام نیز از این کلیت بیرون نبوده است.

مفهوم امامت در فرهنگ اسلام

پیش از ارائه ی مدارک این موضوع، لازم است بدانیم که «امامت» در فرهنگ اسلام دارای چه مفهومی است و دعوت به امامت به چه معنا است. مضمون واقعی «تبلیغ امامت» در صورتی فهمیده خواهد شد که مفهوم «امامت» دانسته شود.

واژه ی امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از

قرآن که مشتقات واژه ی امامت - مانند امام و ائمه علیهم السلام - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

[صفحه 61]

و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکته ی اصلی اختلاف را مسئله ی رهبری سیاسی امت تشکیل می داده و واژه ی امامت و امام سرنوشت ویژه ای پیدا کرد، بیش از هر معنای دیگری در مفهوم «رهبری سیاسی» به کار رفت و کم کم معانی

دیگر تحت الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایشهای گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژیها و مکتبهای مرز بندی شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همه ی این مکتب ها را مسئله ی «امامت» تشکیل می داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسأله، معمولا از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود.

مفهوم امامت در مکتب تشیع

در مکتب تشیع نیز - که از نظر پیروانش اصلی ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می شد و نظریه آن مکتب درباره ی امام، بدین گونه خلاصه می گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعه ی اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه ی رموز و دقایق دین باشد، و باید پاک و معصوم و مبرا از هر عیب و نقیصه ی خلقی و خلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاکدامن تولد یافته باشد، و باید و باید ... و بدین گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، به جز رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می شناخت، نه تنها اداره ی امور

[صفحه 62]

اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تزکیه ی

اخلاقی را نیز از او انتظار می برد؛ و اگر وظایف از او ساخته نمی بود، او را به عنوان «امام بحق» نمی شناخت و به حسن اداره ی سیاسی و قدرت نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی - که در نظر دیگران معیارهای بسنده ای به شمار می آمد - قناعت نمی ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائقه ای است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنها است. با این بیان، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه ای که خود شالوده ریزی کرده، به دست او است. و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین (خلیفه) وی و متحمل بار مسئولیتهای او - و از آن جمله رهبری سیاسی - باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن علی بن ابی طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

امام باید از طرف خدا تعیین شود

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام - که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته ی این زمان به درستی بیان کرده اند - ناشی از آن است که اسلام در اصل، این

سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این جهت است و

[صفحه 63]

شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

امام، رئیس دولت و ایدئولوگ

نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفا یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره ی سیاسی و اجتماعی جامعه (مساوی رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (مساوی ایدئولوگ).

این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمی رسد:

مفهوم امامت در روایات

در کتاب «الحجه» کافی حدیث مبسوطی از حضرت علی بن موسی الرضا در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمن خصوصیات پر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره ی امامت: رشته ی دین، سامان مسلمان، آبادگر جهان، سربلندی مؤمنان، رتبت پیامبران، میراث جانشینان، خلافت خداوندگار و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله. و درباره ی امام: افزایش دهنده ی ثروت عمومی، اجرا کننده ی مقررات و حدود الهی، پاسدار مرزها، امین خدا در میان خلق، شعله ی فروزنده ای بر جایگاهی بلند، صلا دهنده ی راه خدا، مدافع حریم خدا، به خشم آورنده ی منافقان، ویرانگر بنیان کافران، عزت بخش مؤمنان ورزیده و کاردان در زمامداری، دانای

[صفحه 64]

کار سیاست، کمر بسته ی فرمان خدا، خیرخواه بندگان خدا، نگاهبان دین خدا ... [50].

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام صراحتا گفته می شود: همه ی امتیازات و نیز همه ی تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا می باشند. [51].

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وجوب فرمانبری از «اوصیاء» یادآوری شده

و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر «اولو الأمر» یاد کرده است. [52].

صدها روایت پراکنده در بابهای مختلف از کتابهای گوناگون صریحا مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زمامداری» و «اداره ی امور امت مسلمانان» دانسته و امامان اهل بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگر منصف جای تردید باقی نمی گذارد که ادعای امامت از طرف ائمه ی اهل بیت، فراتر از رتبت فکری و معنوی، دقیقا ادعای حق حکومت نیز هست و دعوت همه جا گستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه ای سیاسی - نظامی برای به دست آوردن حکومت بوده است.

این مطلب که از چشم دهها مؤلف و محقق روزگاران بعد پوشیده مانده، [53] در عرف مسلمانان معاصر خود آن بزرگواران، در شمار واضح ترین حقایق به شمار

[صفحه 65]

می آمده است؛ تا آن جا که «کمیت» - شاعر نامدار و بسیار هنرمند عرب و یکی از معروف ترین چهره های شیعی و شهید گرایشهای تند علوی خود - در یکی از چندین قصیده ی معروف خود در توصیف ائمه ی اهل بیت، آنان را سیاستمدارانی می داند که برخلاف حاکمان مسلط زمان، سرپرستی و زمامداری انسانها را با چوپانی گوسفندان و چارپایان یکسان نمی سازند. [54].

دعوت امام صادق به امامت

اکنون برمی گردیم به سخن اصلی؛ یعنی این که امام صادق علیه السلام نیز مانند دیگر امامان شیعه، محور برجسته ی دعوتش را موضوع «امامت» تشکیل می داده است. برای اثبات این واقعیت تاریخی، قاطع ترین مدرک، روایات فراوانی است که ادعای امامت را از زبان امام صادق علیه السلام به روشنی و با صراحت تمام نقل می کند.

همان طور که توضیح خواهم

داد، امام در هنگام اشاعه و تبلیغ این مطلب، خود را در مرحله ای از مبارزه می دیده است که می بایست به طور مستقیم و صریح، حکام زمان را نفی کند و خویشتن را به عنوان صاحب حق واقعی ولایت و امامت به مردم معرفی نماید؛ و قاعدتا این عمل فقط هنگامی صورت می گیرد که همه ی مراحل قبلی مبارزه با موفقیت انجام گرفته؛ آگاهیهای سیاسی و اجتماعی در قشر وسیعی پدید آمده؛ آمادگی های بالقوه در همه جا احساس شده؛ زمینه های ایدئولوژیک در جمع قابل توجهی ایجاد گردیده؛ لزوم حکومت حق و عدل برای جمعی کثیر به ثبوت رسیده و بالاخره رهبر تصمیم راسخ خود را برای مبارزه ی نهایی گرفته است. بدون این همه، مطرح کردن نام یک شخص معین

[صفحه 66]

به عنوان امام و زمامدار محق جامعه، کاری عجولانه و بی فایده خواهد بود.

سلسله ی جدایی ناپذیر امامت

نکته ی دیگری که باید توجه قرار گیرد، این است که امام در مواردی به این بسنده نمی کند که امامت را برای خویش اثبات کند؛ بلکه همراه نام خود، نام امامان بحق و اسلاف پیشین خود را نیز یاد می کند و در حقیقت سلسله ی امامت اهل بیت را متصل و جدایی ناپذیر مطرح می سازد. این عمل با توجه به این که تفکر شیعی، همه ی زمامداران نابحق گذشته را محکوم کرده و آنان را «طاغوت» به شمار می آورده، می تواند اشاره به پیوستگی جهاد شیعیان این زمان به زمانهای گذشته نیز باشد. در واقع امام صادق علیه السلام با این بیان، امامت خود را یک نتیجه ی قهری که بر امامت گذشتگان مترتب است، می شمارد و آن را از حالت بی سابقه

و بی ریشه و پایه بودن بیرون می آورد و سلسله ی خود را از کانالی مطمئن و تردید ناپذیر به پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار متصل می کند. اکنون به نمونه ای چند از چگونگی دعوت امام توجه کنید:

ترسیم منظره ای شگفت آور

جالب ترین روایتی که من در این باب دیده ام، روایت «عمرو بن ابی المقدام» است که منظره ی شگفت آوری را ترسیم می کند: روز نهم ذیحجه (روز عرفه) است. محشری از خلایق در عرفات برای ادای مراسم خاص آن روز گرد آمده اند و نمایندگان طبیعی مردم سراسر مناطق مسلمان نشین، از اقصای خراسان تا ساحل مدیترانه، جمع اند. یک کلمه حرف به جا در اینجا می تواند کار گسترده ترین شبکه ی وسایل ارتباط جمعی را در آن زمان بکند. امام، خود را به این جمع رسانده

[صفحه 67]

است و پیامی دارد. می گوید: دیدم امام در میان مردم ایستاد و با صدایی هر چه بلندتر - با فریادی که باید در همه جا و در همه ی گوشها طنین بیفکند و به وسیله ی شنوندگان به سراسر دنیای اسلام پخش شود - پیام خود را سه مرتبه گفت. روی را به طرف دیگری گرداند و سه مرتبه همان سخن را ادا کرد. باز روی را به سمتی دیگر گرداند و باز همان فریاد و همان پیام ... و بدین ترتیب امام دوازده مرتبه سخن خود را تکرار کرد. این پیام با این عبارات ادا می شد:

«ایها الناس! ان رسول الله کان الأمام ثم کان علی بن ابی طالب، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، ثم ...» [55].

توصیف امامان شیعه

حدیث دیگر از ابی الصباح کنانی است که در آن، امام صادق علیه السلام خود و دیگر امامان شیعه را چنین توصیف می کند:

«ما کسانی هستیم که خدا اطاعت ما را بر مردم لازم ساخته است. انفال و صفو المال در اختیار ماست» .

صفوالمال، اموال گزیده ای است که

طواغیت گردنکش به خود اختصاص داده و دستهای مستحق را از آن بریده بودند و هنگامی که این اموال مغصوب، با پیروزی سلحشوران مسلمان از تصرف ستمگران مغلوب خارج می شود، مانند دیگر غنایم تقسیم نمی شود تا در اختیار یک نفر قرار گیرد و بدو حشمتی کاذب و تفاخری دروغین ببخشد؛ بلکه به حاکم اسلامی سپرده می شود و او از آنها در جهت مصالح مسلمانان استفاده می کند. امام در این روایت، خود را

[صفحه 68]

اختیاردار صفوالمال و نیز انفال - که آن نیز مربوط به امام است - معرفی می کند و با این بیان، به روشنی می رساند که امروز حاکم جامعه ی اسلامی، او است و این همه باید به دست او و در اختیار او باشد و به نظر او در مصارف درستش به کار رود.

میراث دار علم و حکومت

امام علیه السلام در حدیثی دیگر، امامان گذشته را یک یک نام می برد و به امامت آنان و این که اطاعت از فرمانشان واجب و حتم است، شهادت می دهد و چون به نام خود می رسد، سکوت می کند. شنوندگان سخن امام به خوبی می دانند که پس از امام باقر علیه السلام میراث علم و حکومت در اختیار امام صادق علیه السلام است. و بدین ترتیب، هم حق فرمانروایی خود را مطرح می سازد و هم با لحن استدلال گونه، ارتباط و اتصال خود را به نیای والا مقامش علی بن ابی طالب بیان می کند. [56] در ابواب کتاب «الحجه» از کافی و نیز در جلد 47 بحارالانوار از این گونه حدیث که به صراحت یا به کنایه، سخن از ادعای امامت و دعوت

به آن است، فراوان می توان یافت.

مدرک قاطع دیگر، شواهدی است که از شبکه ی گسترده ی تبلیغاتی امام در سراسر کشور اسلامی یاد می کند و بودن چنین شبکه ای را مسلم می سازد. این شواهد، چندان فراوان و مدلل است که اگر حتی حدیث صریح هم وجود نمی داشت، خدشه ای بر حتمیت موضوع وارد نمی آمد.

وجود شبکه ی تبلیغاتی قوی

مطالعه گر زندگی نامه ی ... ائمه علیهم السلام از خود می پرسد: آیا امامان شیعه در

[صفحه 69]

اواخر دوران بنی امیه، داعیان و مبلغانی در اطراف و اکناف کشور اسلامی نداشتند که امامت آنان را تبلیغ کنند و از مردم قول اطاعت و حمایت برای آنان بگیرند؟ در این صورت، پس نشانه های این پیوستگی تشکیلاتی که در ارتباطات مالی و فکری میان ائمه و شیعه به وضوح دیده می شود، چگونه قابل توجیه است؟ این حمل وجوه و اموال از اطراف عالم به مدینه؟ این همه پرسش از مسائل دینی؟ این دعوت همه جا گستر به تشیع؟ و آنگاه این وجهه و محبوبیت بی نظیر آل علی در بخشهای مهمی از کشور اسلامی؟ و این خیل انبوه محدثان و راویان خراسانی و سیستانی و کوفی و بصری و یمانی و مصری در گرد امام؟ ... کدام دست مقتدر، این همه را به وجود آورده بود؟ آیا می توان تصادف یا پیشامدهای خود به خودی را عامل این پدیده های متناسب و مرتبط به هم دانست؟

با این همه تبلیغات مخالف که از طرف بلندگوهای رژیم خلافت اموی بی استثناء در همه جا انجام می گرفت و حتی نام علی بن ابی طالب به عنوان محکوم ترین چهره ی اسلام، در منابر و خطابه ها یاد می شد، آیا بدون وجود یک

شبکه ی تبلیغاتی قوی ممکن است آل علی در نقاطی چنان دور دست و ناآشنا، چنین محبوب و پر جاذبه باشند که کسانی محض دیدار و استفاده از آنان و نیز عرضه کردن دوستی و پیوند خود با آنان، راههای دراز را بپیمایند و به حجاز و مدینه روی آورند؛ دانش دین را که بنا بر عقیده ی شیعه، همچون سیاست و حکومت است، از آنان فراگیرند و در موارد متعددی بی صبرانه اقدام به جنبش نظامی - و به زبان روایات، قیام و خروج - را از آنان بخواهند؟ اگر تسلیحات شیعه فقط در جهت اثبات علم و زهد ائمه علیهم السلام بود، درخواست قیام نظامی چه معنایی می توانست داشته باشد؟

[صفحه 70]

پایبندی یاران امام به «تقیه»

ممکن است سؤال شود اگر به راستی چنین شبکه ی تبلیغاتی وسیع و کارآمدی وجود داشته، چرا نامی در تاریخ نیست و صراحتا ماجرایی از آن نقل نشده است؟ پاسخ - همان طور که پیشتر نیز اشاره شد - به طور خلاصه آن است که دلیل این بی نشانی را نخست در پایبندی وسواس آمیز یاران امام به اصل معتبر و مترقی «تقیه» باید جست که هر بیگانه ای را از نفوذ در تشکیلات امام مانع می شد، و سپس در ناکام ماندن جهاد شیعه در آن مرحله و به قدرت نرسیدن آنان، که این خود نیز معلول عواملی چند است ... اگر بنی عباس نیز به قدرت نمی رسیدند، بی گمان تلاش و فعالیت پنهانی آنان و خاطرات تلخ و شیرینی که از فعالیتهای تبلیغاتی شان داشتند، در سینه ها می ماند و کسی از آن خبر نمی یافت و در تاریخ نیز ثبت نمی شد.

تبلیغات گسترده برای امامت اهل بیت

با این همه، چندان اندک نیست روایاتی که در آن از تبلیغات گسترده ی شیعی برای امامت اهل بیت، تقریبا به صراحت سخن رفته است. در این باب، بسنده می کنیم به یادآوری حدیثی که می گوید: مردی از اهل کوفه به خراسان رفت و مردم را به «ولایت» جعفر بن محمد دعوت کرد. جمعی پاسخ مثبت دادند و اطاعت کردند، گروهی سر باز زدند و منکر شدند، و فرقه ای احتیاط کردند و دست نگه داشتند ... تا آن جا که وقتی یکی از آن احتیاط کنندگان گذارش به مدینه می افتد و با امام ملاقات می کند،

حضرت به لحنی تعرض آمیز به او می گوید: تو که اهل ورع و احتیاط بودی، چرا

در فلان مکان که فلان عمل هوسبازانه ی خیانت آمیز را انجام

[صفحه 71]

می دادی، احتیاط نکردی؟ ! ... [57].

چنان که می بینیم، تبلیغ کننده، اهل کوفه است؛ و منطقه ی تبلیغ، خراسان؛ و نام مرد، پنهان؛ و دعوت وی، به ولایت (حکومت) امام صادق علیه السلام؛ و دعوت احتیاط کنندگان، به اطاعت و فرمانبری.

مجادلات کلامی و ادبی

مدرک قابل ملاحظه ی دیگر برای مشخص کردن نقطه نظر ائمه علیهم السلام و شیعه در دعوت و تبلیغ امامت، مباحثات و مجادلاتی است که میان آنان و رقبای سیاسی شان (بنی امیه و بنی عباس) جریان داشته است. این مباحثات که هم به زبان استدلالهای کلامی و مذهبی، و هم به زبانی رساتر و گویاتر - زبان شعر - صورت می گرفته، به روشنی می تواند مسلم سازد که هدف از تبلیغات شیعه در زمینه ی امامت، آن بوده است که حق حکومت را برای امامان اهل بیت اثبات کند. پس دعوت به ولایت اهل بیت، در بارزترین ابعادش، دعوت به مبارزه برای باز گرفتن این حق و بیرون آوردن قدرت سیاسی از دست نااهلان محسوب می شده است.

دوران امام صادق علیه السلام را به خاطر معاصر بودنش با نهضت و سپس به قدرت رسیدن بنی عباس، می توان از حساس ترین دوره های این گونه مباحثات دانست و اشعار شعرای شیعی و همچنین شعرای عباسی را نمایشگری از نقطه نظر آن حضرت به حساب آورد.

شعرای عباسی با تکیه بر استدلال هایی از نوع استدلال قدرتمندان بی پایه و

[صفحه 72]

همراه با تحکم، بنی عباس را صاحبان واقعی این منصب معرفی می کنند در مقابل، شاعران و ستایشگران جناح علوی را مشاهده می کنیم که با زبان و لحن ویژه ی یک جناح مغلوب و خشمگین، حکام غالب - یعنی بنی عباس

- را به خطر جنایات و ناحق گرایی هایشان محکوم کرده و حق را متعلق به آل علی و آنان را شایستگان و صاحبان حقیقی آن می دانند.

با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرنهای اول و دوم هجری و یادآوری این نکته که شاعر معتقد به یک مسلک، برجسته ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهای آن به کار می برده است، طبیعی می نماید که حساب ویژه ای برای اظهارات و سرودهای شاعران وابسته به جناحهای سیاسی در نظر گرفته شود.

نقش ادبیات در قرنهای اول و دوم

نویسنده ی کتاب «العباسیون الاوائل» به درستی نقش حساس و تعیین کننده ی ادبیات را در قرنهای اول و دوم - که روزگار شکوفایی شعر و خطابه ی عربی است - در کتاب خود باز کرده است. وی می نویسد:

«... ادبیات در دلها اثر می گذاشت و مهر و گرایش مردم را به این یا آن دسته جلب می کرد. شاعران و سخنوران به منزله ی روزنامه های آن عصر بودند که هر یک جهت گیری سیاسی ویژه ای را مطرح می ساختند و از آن دفاع می کردند و با زبانی مؤثر و شیوه ای رسا، دلایلی بر حقانیت گرایش سیاسی خود اقامه می نمودند و دلایل رقبای خود را مردود می ساختند.» [58].

[صفحه 73]

مثلا از سویی شاعر طرفدار بنی عباس برای اینکه خلافت را حق مشروع این دودمان وانمود کند، آنان را به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می ساخت و ادعا می کرد که میراث پیامبر صلی الله علیه و آله، ملک طبیعی این خاندان است، و چنین استدلال می کرد که چون در ارث، با بودن عموها، نوبت

به دختر زادگان نمی رسد، پس میراث حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله متعلق به عمویش عباس، و پس از او حق فرزندان عباس است:

انی یکون و لیس ذاک بکائن

لبنی البنات وراثه الاعمام [59].

و یا این گونه که با بودن عمو، نوبت به عموزاده نمی رسد:

فابناء عباس هم یرثونه کف العم

لابن العم فی الأرث قد حجت [60].

از سوی دیگر شاعران هواخواه علویان در قصاید خود - که غالبا سرشار از نوعی عاطفه ی شورانگیز ناشی از احساس مظلومیت است - این استدلالها را رد کرده، استدلال های دیگری و گاه از نوع همانها بر حقانیت ادعای ائمه ی شیعه ارائه می نمودند. برای نمونه، اشاره به ماجرای غدیر خم، در قصیده ی معروف سید حمیری:

من کنت مولاه فهذا له

مولی، فلم یرضوا و لم یقنعوا [61].

پاسخ به استدلال شاعر عباسی در مورد میراث عمو، در قصیده ی جعفر بن عثمانی طائی:

[صفحه 74]

بنت، نصف کامل من مال

ترث، و العم متروک بغیر سهام [62].

اشاره به وراثت از پیامبر صلی الله علیه و آله، در قصیده ی دعبل خزاعی:

اضربهم ارث النبی فاصبحوا

یساهم فیهم میته و منون [63].

برای کسی که اندک تتبعی در کتب مربوط به زندگی بنی عباس و تاریخ قرن دوم هجری کرده باشد، دستیابی به صدها نمونه از این نوع محاوره و مناظره ی سیاسی به زبان شعر، کار دشواری نیست؛ بلکه می توان گفت شعر و ادب شیعی در دوران ائمه علیهم السلام عمدتا به استدلال و بحث سیاسی و کلامی می پرداخت و از خیال بافی های رایج در مدیحه های فارسی روزگار ما اثری در آن نبود.

اثبات حق حکومت

اکنون مهم آن نیست که محتوای آن اشعار استدلالی - که هر یک از

دو طرف بر حقانیت مدعای خود اقامه کرده است - تا چه پایه محکم و قابل استناد است؛ مهم، توجه به این نکته است که این دو جناح متخاصم که جبهه بندی سیاسی اعتقادی بزرگ و عامی را در سطح وسیع جامعه ی آن روز مشخص می سازند، چه می گویند و چه ادعا می کنند و هر یک چه حقی را برای خود قائلند.

همان طور که به روشنی دیده می شود، هر یک از این دو جناح می کوشد تا حقی را برای خود اثبات و از دیگری سلب کند. این حق، همان حکومت است. میراث پیامبر صلی الله علیه و آله که در این دو دسته شعر به آن اشاره شد و هر کدام از دو شاعر، آن را متعلق به دودمان مورد علاقه ی خود - علوی یا عباسی - دانسته، چیزی جز

[صفحه 75]

ولایت و زمامداری مسلمانان نیست. بی گمان نزاع بر سر آن نیست که کدامیک از دو تیره ی علوی و عباسی از مواریث معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دانش، زهد، خصلتهای برجسته و ... برخوردارند؛ اینها هیچ کدام حقی نیستند که نزاع بر سر آن را مسئله ی اولویت در ارث حل کند. هیچگاه دو نفر برای این که ثابت کنند دانش یا زهد کسی را به ارث برده اند، به خویشاوندی نزدیک تر با وی استدلال نمی کنند. این گونه استدلال فقط در جایی قابل ارائه است که نزاع بر سر یک شیی ء یا یک حق باشد؛ چنان که دیدیم شعرای زمان امام صادق علیه السلام - مانند سید حمیری و جعفر بن عثمان و کمیت - با مطرح ساختن مسئله ی امامت در اشعار

خود و پاسخگویی به شاعران دیگری که در همین مسئله از عباسیان دفاع می کردند، به خوبی نشان می دهند که امام صادق علیه السلام و شیعیان - یعنی عناصر وابسته به آن حضرت - دست اندرکار تبلیغات همه جانبه و گسترده ای در جهت باز یافتن و باز گرفتن قدرت سیاسی و راندن رقبای ناصالح خود از صحنه ی سیاست بوده اند. در اشعار بلیغ و بسیار هنرمندانه ی شعرای علوی - از قبیل کمیت، دعبل، فرزدق و بسیار شاعران بزرگ دیگر - شواهد فراوانی بر این سخن می توان یافت. آنچه یاد شد، می تواند نمونه ی روشنگری از آن همه باشد.

نامه ی محمد بن عبدالله حسینی به منصور

پیش از آنکه این بخش را به پایان برم، بی مناسبت نمی دانم نوع دیگری از این گونه استدلال را که در قلمروی غیر از شعر مطرح شده است و می تواند نشانی از گستردگی دایره ی این مدعا در میان گروههای متخاصم آن دوره باشد، ارائه دهم.

نمونه ی مورد نظر، نامه ای است از محمد بن عبدالله حسینی - معروف به «صاحب نفس زکیه» - به منصور عباسی. می دانیم که محمد یکی از معروف ترین

[صفحه 76]

شخصیتهای بیت علوی بود که یک جنبش نظامی ضد رژیم عباسی را در طلیعه های حکومت این سلسله رهبری می کرد. طبق معمول آن روزگار، نامه های احتجاج آمیز طرفین یک مخاصمه، حتی در مرحله ی درگیری نظامی، نقش مهمی در پیشبرد هدفهای آنان ایفا می کرد. این نامه ها که به سرعت در سطح مردم معمولی نیز پخش می شد و همه از مضامین آن مطلع می گشتند، تأثیر قابل ملاحظه ای در جلب حمایت و توجه توده ی مردم به سوی یک جناح و تقویت روحیه ی وابستگان به آن جناح

باقی می گذاشت و بدین جهت معمولا حاوی مردم پسندترین و قابل قبول ترین استدلال های طرفین می بود. در یکی از نامه هایی که محمد به منصور عباسی نوشته، به روشنی این سخن که خاندان علوی مدعایی جز حکومت نداشته و آن را حق خود می دانسته و با دعوت مردم به امامت خود، در واقع آنان را به مبارزه ی علیه رژیم حاکم فرا می خوانده اند، اثبات می شود. عبارت مورد نظر در این نامه چنین است: «و ان ابانا علیا کان الوصی و کان الأمام، فکیف ورثتم ولایته و ولده حیاه» . [64].

به نظر می رسد که این استدلال برای رد استدلال رایج بنی عباس در نامه آورده شده است. آنان خلافت و امامت را میراثی می دانستند که از طریق عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آنان رسیده است و با همین استدلال ناموجه ذهن مردم را برای قبول حکومت عناصری که جز خویشاوندی با رسول خدا هیچ امتیازی نداشتند، آماده می ساختند و محمد با این بیان روشن و منطقی، راه استدلال را

[صفحه 77]

بر رقبای خود می بندد. در این بیان، اولا تعبیر امام و مفهوم مورد استعمال آن، و ثانیا داعیه ی محمد - که به هر حال یکی از عناصر مبرز بیت علوی است - به روشنی مشاهده می شود.

تبلیغ و بیان احکام دین به شیوه ی فقه شیعی و نیز تفسیر قرآن به روال بینش شیعی

وسیع ترین حوزه ی علمی و فقهی

این نیز یک خط روشن در زندگی امام صادق علیه السلام است؛ به شکلی متمایزتر و صریح تر و صحیح تر از آنچه در زندگی دیگر امامان می توان دید؛ تا آن جا که فقه شیعه «فقه جعفری» نام گرفته است و تا آن جا که همه ی کسانی که فعالیت سیاسی

امام را نادیده گرفته اند، بر این سخن همداستانند که امام صادق علیه السلام وسیع ترین - یا یکی از وسیع ترین - حوزه های علمی و فقهی زمان خود را دارا بوده است. در این میان، چیزی که از نظر بیشترین کاوشگران زندگی امام پوشیده مانده است، مفهوم سیاسی و متعرضانه ی این عمل و ما اکنون به آن می پردازیم.

خلیفه، متکفل امور سیاسی و دینی مردم

مقدمتا باید دانست که دستگاه خلافت در اسلام، از این جهت با همه ی دستگاههای دیگر حکومت متفاوت است که این فقط یک تشکیلات سیاسی نیست؛ بلکه یک رهبری سیاسی - مذهبی است. نام و لقب «خلیفه» برای حاکم اسلامی، نشان دهنده ی همین حقیقت است که وی بیش از یک رهبر سیاسی است؛ جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر، آورنده ی یک دین و آموزنده ی اخلاق و البته در عین حال حاکم و رهبر سیاسی است. پس خلیفه در اسلام، به جز

[صفحه 78]

سیاست، متکفل امور دینی مردم و پیشوای مذهبی آنان نیز هست.

ضعف آگاهیهای دینی دستگاه حکومت

این حقیقت مسلم موجب شد که پس از نخستین سلسله ی خلفای اسلامی، زمامداران بعدی که از آگاهیهای دینی بسیار کم نصیب و گاه به کلی بی نصیب بودند، درصدد برآیند که این کمبود را به وسیله ی رجال دینی وابسته به خود تأمین کنند و با الحاق فقها و مفسران و محدثان مزدور به دستگاه حکومت خود، این دستگاه را باز هم ترکیبی از دین و سیاست سازند.

فایده ی دیگری که وجود عناصر شریعت مآب در دستگاه حکومت داشت، آن بود که اینان طبق میل و فرمان زمامدار ستم پیشه و مستبد، به سهولت می توانستند احکام دین را به اقتضای مصالح تغییر و تبدیل داده و در پوششی از استنباط و اجتهاد - که برای مردم عادی و عامی قابل تشخیص نیست - حکم خدا را به خاطر خدایگان دگرگون سازند.

کتاب نویسان و مورخان قرنهای پیشین، نمونه های وحشت انگیزی از جعل حدیث و تفسیر به رأی را که غالبا دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان

است، ذکر کرده اند که در یکی از

بخشهای آینده، به مناسبت، به گوشه ای از آنها اشاره خواهیم کرد. این کار که در روزگار های نخستین (تا اواخر قرن اول هجری) بیشتر شکل روایت و حدیث داشت، کم کم شکل فتوا نیز یافته بود؛ و لذا در اواخر دوران بنی امیه و اوایل بنی عباس فقهای بسیاری بودند که با استفاده از شیوه های بدعت آمیز همچون قیاس و استحسان، احکام اسلامی را طبق نظر خود - که در واقع غالبا نظر قدرتمندان حاکم بود - صادر می کردند. عینا همین عمل درباره ی تفسیر قرآن نیز انجام می گرفت. تفسیر قرآن طبق رأی و نظر مفسر، از جمله

[صفحه 79]

کارهایی بود که می توانست به آسانی حکم خدا را در نظر مردم دگرگون سازد و آنها را به آنچه مفسر خواسته است - که او نیز اکثرا همان را می خواست که حاکم خواسته بود - معتقد کند.

دو جریان کلی در فقه و حدیث و تفسیر

بدین گونه بود که از قدیم ترین ادوار اسلامی، فقه و حدیث و تفسیر به دو جریان کلی تقسیم شد: یکی جریان وابسته به دستگاه حکومتهای غاصب، که در موارد بسیاری حقیقت ها را فدای مصلحت های آن دستگاهها ساخته و در برابر بهای ناچیزی، حکم خدا را تحریف می کردند؛ و دیگری جریان اصیل و امین که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی مقدم نمی ساخت و قهرا در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقاهت مزدورش قرا می گرفت؛ و از آن رو در غالب اوقات، شکل قاچاق و غیررسمی داشت.

معارضه ی علمی امام صادق

با این آگاهی، به وضوح می توان دانست که فقه جعفری در برابر فقه فقیهان رسمی روزگار امام صادق علیه السلام فقط یک اختلاف عقیده ی دینی ساده نبود؛ بلکه در عین حال دو مضمون متعرضانه را نیز با خود حمل می کرد: نخست و مهم تر، اثبات بی نصیبی دستگاه حکومت از آگاهی دینی و ناتوانی آن از اداره ی امور فکری مردم - یعنی در واقع، عدم صلاحیت اش برای تصدی مقام خلافت - و دیگر، مشخص ساختن موارد تحریف در فقه رسمی که ناشی از مصلحت اندیشی فقیهان در بیان احکام

فقهی و ملاحظه کاری آنان در برابر تحکم و خواست قدرتهای حاکم است. امام صادق علیه السلام با گستردن بساط علمی و بیان فقه و معارف

[صفحه 80]

اسلامی و تفسیر قرآن به شیوه ای غیر از شیوه ی عالمان وابسته به حکومت، عملا به معارضه ی با آن دستگاه برخاسته بود. آن حضرت بدین وسیله تمام تشکیلات مذهبی و فقاهت رسمی را که یک ضلع مهم حکومت خلفا به شمار می آمد، تخطئه می کرد و

دستگاه حکومت را از بعد مذهبی اش تهیدست می ساخت.

تهدیدها و فشارهای منصور

در اینکه دستگاه حکومت بنی امیه تا چه اندازه به مفهوم معارضه آمیز بساط علمی و فقهی امام صادق علیه السلام توجه داشت، سند روشن و قاطعی در دست نیست؛ ولی گمان قوی بر آن است که در زمان بنی عباس و مخصوصا منصور که از هوش و زیرکی وافری برخوردار بود و به خاطر این که سراسر عمر پیش از خلافت خود را در محیط مبارزات ضد اموی گذرانیده بود، از نکته های دقیق در زمینه ی مبارزات و مبارزان علوی آگاهی داشت، سران دستگاه خلافت به نقش مؤثر این مبارزه ی غیرمستقیم توجه می داشته اند.

تهدیدها و فشارها و سختگیری های نامحدود منصور نسبت به فعالیتهای آموزشی و فقهی امام که در بسی روایات تاریخی از آن یاد شده، از جمله ناشی از همین توجه و احساس بوده است؛ و نیز تأکید و اصرار فراوان وی بر گرد آوردن فقهای معروف حجاز و عراق در مقر حکومت خود - که باز مضمون چندین روایت تاریخی است - از احساس همین نیاز نشأت می گرفته است.

بی نصیبی خلفا از دانش دینی

در مذاکرات و آموزشهای امام به یاران و نزدیکانش، بهره گیری از عامل «بی نصیبی خلفا از دانش» به عنوان دلیلی بر اینکه از نظر اسلام، آنان را حق

[صفحه 81]

حکومت کردن نیست، به وضوح مشاهده می شود؛ یعنی اینکه امام همان مضمون متعرضانه ای را که درس فقه و قرآن او دارا بوده، صریحا نیز در میان می گذارده است.

در حدیثی از آن حضرت چنین نقل شده است:

«نحن قوم فرض الله طاعتنا و انتم تأتمون بمن لا یعذر الناس بجهالته» ؛ [65] ماییم کسانی که خدا فرمانبری از آنان را فرض و لازم ساخته است؛ در حالی که

شما از کسانی تبعیت می کنید که مردم به خاطر جهالت آنان در نزد خدا معذور نیستند.

یعنی مردم که بر اثر جهالت رهبران و زمامداران نااهل، دچار انحراف گشته و به راهی جز راه خدا رفته اند، نمی توانند در پیشگاه خدا به این عذر متوسل شوند که: ما به تشخیص خود راه خطا را نپیمودیم؛ این پیشوایان و رهبران ما بودند که از روی جهالت، ما را به این راه کشاندند. زیرا اطاعت از چنان رهبرانی، خود، کاری خلاف بوده است؛ پس نمی تواند کارهای خلاف بعدی را توجیه کند. [66].

امامت، رهبری سیاسی و فکری

این مفهوم که رهبری سیاسی در جامعه ی انقلابی اسلام، همان رهبری انقلابی است و لزوما با رهبری فکری و ایدئولوژیک همراه است، در آموزشهای امامان

[صفحه 82]

قبل و بعد از امام صادق علیه السلام نیز آشکارا وجود داشته است. در روایتی امام علی بن موسی از قول جد بزرگوارش امام محمدباقر علیه السلام «سلاح» را در سلسله ی امامت به «تابوت» در میان اقوام گذشته ی بنی اسرائیل همانند می کند: «سلاح در میان ما همچون تابوت است در میان بنی اسرائیل، که نزد هر کس بود، نبوت (و در روایتی: حکومت) از آن او بود. در میان ما نیز سلاح نزد هر کس باشد، رهبری و زعامت متعلق به او است.» (توجه شود به شکل نمادین و مفهوم بسیار عمیق این تعبیر). راوی آنگاه می پرسد: «فیکون السلاح مزایلا للعلم؟» ؛ یعنی آیا ممکن است سلاح نزد کسی باشد که دانش ایدئولوژیک دین در او نیست؟ [67] و امام در پاسخ می گوید: نه. [68] یعنی زمامداری جامعه و رهبری انقلابی امت مسلمان در اختیار کسی است که سلاح و

دانش را با هم دارا باشد.

پس امام از سویی شرط امامت را دانش دین و فهم درست قرآن می داند، و از سوی دیگر با گستردن بساط علمی و گرد آوردن خیل کثیری از مشتاقان دانش دین در پیرامون خود و تعلیم دین به شیوه ای مخصوص - که مخالف با روال معمولی فقه و حدیث و تفسیر و به طور کلی مغایر با دین شناسی رایج علما و محدثان و مفسران وابسته به دستگاه خلافت است - عملا دین شناسی خود و دین ناشناسی دستگاه خلافت را - با تمامی علمای وابسته و نام و نشاندارش - اثبات می کند و از این رهگذر با تعرض مستمر و عمیق و آرام، به مبارزه ی خود بعدی تازه می بخشد.

[صفحه 83]

محدودیتهای منصور برای امام صادق

همان طور که قبلا اشاره شد، نخستین حکمرانان بنی عباس که خود در روزگار پیش از قدرت، سالها در محیط مبارزاتی علوی و در کنار پیروان و یاران آل علی گذرانیده و به بسیاری از اسرار و چم و خمهای کنار آنان بصیرت داشتند، نقش متعرضانه ی این درس و بحث و حدیث و تفسیر را پیش از اسلاف اموی خود درک می کردند. گویا به همین خاطر بود که منصور عباسی در خلال درگیریهای رذالت آمیزش با امام صادق علیه السلام، مدتها آن حضرت را از نشستن با مردم و آموزش دین به آنان، و نیز مردم را از رفت و آمد و سؤال از آن حضرت منع کرد؛ تا آنجا که به نقل از «مفضل بن عمر» - چهره ی درخشان و معروف شیعی - هر گاه مسئله ای در باب زناشویی و طلاق و امثال اینها برای کسی پیش می

آمد، به آسانی نمی توانست به پاسخ آن حضرت دست یابد. [69].

وجود تشکیلات پنهانی ایدئولوژیک - سیاسی

تشکیلات پنهان تحت فرمان ائمه

اندکی پیش از این اشاره شد که امام صادق علیه السلام در اواخر دوران بنی امیه، شبکه ی تبلیغاتی وسیعی را که کار آن، اشاعه ی امامت آل علی و تبیین درست مسئله ی امامت بود، رهبری می کرد؛ شبکه ای که در بسیاری از نقاط دوردست کشور مسلمان، به ویژه در نواحی عراق عرب و خراسان، فعالیتهای چشمگیر و ثمربخشی درباره ی مسئله ی امامت عهده دار بود؛ ولی این تنها یک روی مسئله و بخش ناچیزی از آن است. موضوع تشکیلات پنهان در صحنه ی زندگی سیاسی امام صادق علیه السلام و نیز

[صفحه 84]

دیگر ائمه علیهم السلام، از جمله مهم ترین و شورانگیزترین و در عین حال مجهول ترین و ابهام آمیزترین فصول این زندگینامه ی پر ماجرا است.

همان طور که قبلا گفتیم، برای اثبات وجود چنین سازمانی نمی توان و نمی باید در انتظار مدارک صریح بود. نباید توقع داشت که یکی از امامان یا یکی از یاران نزدیکش صراحتا به وجود تشکیلات سیاسی - فکری شیعی اعتراف کرده باشد؛ این چیزی نیست که بتوان به آن اعتراف کرد. انتظار معقول آن است که اگر روزی هم دشمن به وجود تشکل پنهانی امام پی برد و از خود آن حضرت یا یکی از یارانش در آن باره چیزی پرسید، او به کلی وجود چنین چیزی را انکار کند و گمان آن را یک سوءظن یا تهمت بخواند. این، خاصیت همیشگی کار مخفی است. البته از کاوشگر تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام هم نمی توان انتظار داشت که بدون مدرک و دلیل قانع کننده ای وجود چنین تشکیلاتی را بپذیرد. باید در پی قرائن و شواهد و بطون

حوادث ظاهرا ساده ای بود که اگر چه نظر بیننده ی عادی را جلب نمی کند، ولی با دقت و تأمل، خبر از جریانهای پنهانی بسیاری می دهد. اگر با چنین نگرشی به سراسر دوران دو قرن و نیمی زندگی ائمه علیهم السلام نظر شود، وجود یک تشکیلات پنهان در خدمت و تحت فرمان ائمه علیهم السلام تقریبا مسلم می گردد.

منظور از تشکیلات پنهان چیست

منظور از تشکیلات چیست؟ بدیهی است که منظور، یک حزب منظم و مرتب با مفهوم امروزی آن - یعنی مجموعه ای از کادرهای منظم و فرماندهی های منطقه ای و شهری و غیره - نبوده و نمی تواند باشد. تشکیلات به معنای جمعیتی از مردم بوده که با هدفی مشترک کارها و وظایف گوناگونی را در رابطه با یک مرکز و یک قلب تپنده و مغز فرمان دهنده انجام می داده و میان خود نوعی روابط و نیز

[صفحه 85]

احساسات نزدیک و خویشاوندانه می داشته اند.

این جمع در زمان علی علیه السلام - یعنی در فاصله ی بیست و پنج سال میان سقیفه و خلافت - همان خواص صحابه ای بودند که علی رغم تظاهرات حق به جانب و عامه پسند دستگاه خلافت، معتقد بودند که حکومت، حق برترین و فداکار ترین مسلمان - یعنی علی بن ابی طالب - است و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله به جانشینی علی را از یاد نبرده و در نخستین روزهای پس از سقیفه نیز نظر مخالف خود را نسبت به برندگان خلافت و نیز وفاداری خود را به امام صریحا اعلام کردند. بعدها نیز با این که طبق مصلحت بزرگی که امام را به سکوت و حتی همکاری با خلفای نخستین وادار می ساخت، آنان در روند

معمولی و عادی جامعه ی اسلامی قرار گرفتند؛ لیکن هیچگاه رأی و نظر و تشخیص درست خود را از دست نداده و همواره پیروان علی باقی ماندند؛ و به همین علت بود که بحق، نام «شیعه ی علی» یافتند و به این جهت گیری فکری و عملی مشهور شدند. چهره های معروف و افتخار آمیزی همچون سلمان، ابوذر، ابی بن کعب، مقداد، عمار، حذیفه و ... در این شمارند.

شیوه های مصلحت آمیز و حکمت آمیز

شواهد تاریخی تایید می کند که این جمع، اندیشه ی شیعی - یعنی اعتقاد به لزوم پیروی از امام به مثابه ی پیشوای فکری و نیز رهبر سیاسی - را همواره به شیوه های مصلحت آمیز و حکمت آمیز، میان مردم اشاعه می داده و تدریجا بر جمع خود می افزوده اند؛ کاری که برای تشکیل حکومت علوی به منزله ی مقدمه ای واجب محسوب می شده است.

پس از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام در سال 35 به حکومت رسید، تنها کسانی که

[صفحه 86]

به معیارهای شیعی در زمینه ی حکومت و امامت اذعان داشته و امام را براساس آن معیارها با ایمانی راسخ پذیرفته بودند، همان جمع شیعه؛ یعنی تربیت یافتگان مستقیم و غیرمستقیم امام در دوران بیست و چند ساله ی گذشته بودند. دیگران - یعنی اکثر مردم - هر چند در حوزه ی رهبری امام می زیستند و عملا در جهت تفکر شیعی گام بر می داشتند، اما از آن وابستگی فکری و روحی که آنان را در جمع تشکیلات شیعی درآورد، برخوردار نبودند.

با توجه به این دو گونگی در میان طرفداران امام است که برخورد بسی متفاوت مسلمانان آن روز با آن حضرت؛ کسانی مانند عمار و مالک اشتر و حجر بن عدی و سهل بن حنیف و قیس

بن سعد، و کسان دیگری مانند ابوموسی اشعری و زیاد بن ابیه و سعد بن وقاص توجیه و تفسیر می شود.

باید قبول کرد که اگر هم به راستی نخستین اقدام برای ایجاد تشکیلات شیعی در این دیدار انجام گرفته، طرح و زمینه ی آن از مدتها پیش از آن در سخنی از امام علی بن ابی طالب خطاب به یاران نزدیکش پیش بینی و پیشگویی شده است.

استراتژی امام حسن برای پذیرش صلح

پس از حادثه ی صلح امام حسن علیه السلام اقدام بسیار مهمی که انجام گرفت، گسترش اندیشه ی شیعی و سر و سامان دادن به این جمع پیوسته و خویشاوند بود که اکنون بر اثر سلطه ی ظالمانه ی سلطان اموی و فشاری که بر آن وارد می آمد، می توانست از تحرک و دینامیسم بیشتری برخوردار باشد. و همواره چنین است که اختناق و فشار به جای آنکه عامل گسیختگی نیروهای منسجم تحت فشار باشد، موجب هر چه پیوسته تر و راسخ تر و گسترده تر شدن آنها است.

[صفحه 87]

جمع آوری نیروهای اصیل و مطمئن شیعی، حراست آنان از گزند توطئه های بی امان ضد شیعی دستگاه اموی، گستردن تفکر اصیل اسلامی در دایره ای محدود ولی پر عمق، جذب نیروهای بالقوه و افزودن آنان به جمع شیعیان، انتظار فرصتی مناسب و سرانجام، قیام و اقدامی بجا و به موقع که نظام جاهلی بنی امیه را منفجر ساخته، دوباره نظام اسلامی و علوی را جایگزین آن کند؛ این بود استراتژی امام حسن علیه السلام و آخرین علتی که پذیرش صلح را برای آن حضرت اجتناب ناپذیر می ساخت.

نخستین سنگ بنای تشکیلات شیعه

گویا به همین جهت بود که پس از حادثه ی صلح وقتی جمعی از شیعیان به سرکردگی مسیب بن نجبه و سلیمان بن صرد خزاعی به مدینه - که امام تازه از کوفه بدان جا بازگشته و آن شهر را مجددا پایگاه فکری و سیاسی خود قرار داده بود - نزد آن حضرت رفتند و پیشنهاد بازسازی قوای نظامی و تصرف کوفه و حمله به سپاه شام را مطرح ساختند، امام آن دو نفر را از میان جمع برگزید و نزد خود به خلوت خواند و با بیاناتی که به

هیچ روی از کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست، آنان را به نادرستی این نقشه قانع ساخت و آنان هنگامی که نزد یاران و همسفران خود بازگشتند، به سخنی کوتاه و سربسته فهماندند که موضوع قیام نظامی منتفی است و باید به کوفه برگردند و به کار خود مشغول شوند.

با توجه به این قرائن است که حسین - مورخ هوشیار معاصر عرب - معتقد شده است که نخستین سنگ بنای تشکیلات سیاسی شیعه در همان روز و در همان مجلسی نهاده شد که این دو چهره ی معروف شیعی با امام حسن علیه السلام دیدار و مذاکره کردند.

[صفحه 88]

فرمان ایجاد تشکل و سازماندهی

«آنگاه که مرا از دست داده باشید، بسا چیزها خواهید دید که تمنای مرگ کنید. بی عدالتی، دشمنی، انحصارطلبی، سبک شمردن حق خدا و بیمناکی بر جان؛ ... هنگامی که چنین شود، باید خویشتن را به طور جمعی به وسیله ی پیوندی خدایی محافظت کنید و به پراکندگی دچار نشوید. مقاومت و نماز (یاد خدا) و تقیه (پنهان کاری) را پیشه سازید و بدانید که خداوند هر لحظه به رنگی درآمدن را از بندگانش مبغوض می دارد. از حق و اهل مگذرید؛ زیرا هر آن کس که دیگری را به جای ما انتخاب کند، دنیا را از دست خواهد داد و گنهکار از این جهان رخت برخواهد بست.» [70].

این سخن که آشکارا ترسیمی از مهم ترین نابسامانیهای دوران اموی و فرمانی دایر بر تشکل و سازماندهی و هماهنگی است، در شمار جالب ترین اسناد مربوط به حزب شیعه است؛ و همین طرح است که در دیدار امام حسن علیه السلام و دو نفر از زبده ترین شیعیان، شکل عملی و عینی

می یابد.

بی گمان همه ی پیروان و شیعیان از این نقشه ی بسیار هوشمندانه مطلع نبودند. راز اعتراضها و ایرادهایی هم که از سوی دوستان بر آن حضرت وارد می آمد، همین بود؛ ولی پاسخی که گویا کرارا به این مضمون: «چه معلوم است؟ شاید این برای شما آزمونی باشد و (برای دشمن شما) بهره ای زوال پذیر ...» [71] از آن حضرت شنیده می شد، اشارتی پنهان به همین سیاست و تدبیر داشت.

[صفحه 89]

رشد اندیشه ی شیعی و افزایش آمار شیعیان

در طول حکومت جبارانه ی بیست ساله ی معاویه، با شرح دردآوری که مورخان از چگونگی تبلیغات ضد علوی او در همه ی نواحی کشور نوشته اند - تا آنجا که لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام، سنتی رایج و متداول گشته بود - و با مشهود نبودن فعالیت نمایان و بارزی از سوی امام حسن و امام حسین علیهاالسلام تنها وجود چنین پیوستگی و تشکلی بود که به رشد اندیشه ی شیعی و افزایش آمار شیعیان در سراسر حجاز و عراق امکان می داد.

بیست سال پس از صلح حسن

بیست سال پس از واقعه ی صلح، نگاهی به عرصه ی فکری این مناطق بیفکنیم. در کوفه، رجال شیعه، نام آور ترین و معروف ترین چهره های با شخصیت اند. در مکه و مدینه و حتی در برخی از نواحی دوردست هم شیعیان مانند حلقه های زنجیر به یکدیگر متصل و از حال یکدیگر مطلع اند. وقتی پس از چند سال یکی از سران شیعه (حجر بن عدی) به قتل می رسد، در نقاطی چند از کشور، علی رغم اختناق شدید، فریاد اعتراض بلند می شود و شخصیت معروفی در خراسان به دنبال اعتراض خشم آلودی، از شدت اندوه جان می سپرد. [72] پس از مرگ معاویه، هزاران نفر به امام حسین علیه السلام نامه می نویسند و آن حضرت را برای قیام به کوفه دعوت می کنند. پس از شهادت امام، دهها هزار نفر به گروه انتقام گیران می پیوندند و در واقعه ی «توابین» یا در سلک سپاه مختار و ابراهیم مالک، بر ضد حکومت اموی می شورند.

[صفحه 90]

نگرنده ی تاریخ اسلام از خود می پرسد: آیا رواج تفکر و گرایشهای شیعی تا این اندازه جز در سایه ی یک فعالیت حساب شده ی تشکیلاتی از سوی گروه شیعیان

متحد یکدل و یک جهت - یعنی از سوی همان تشکیلاتی که امام حسین علیه السلام تولد آن را بلافاصله پس از صلح امام حسن علیه السلام حدس زده است - ممکن و معقول است؟ بی شک پاسخ، منفی است. تبلیغات حساب شده ی دستگاه مسلط اموی را که به وسیله ی صدها قاضی و قاری و خطیب و والی اداره می شد، جز با تبلیغات حساب شده ی دیگری که از طرف یک جمع پیوسته و یک جهت و البته پنهان اداره شود، نمی توان پاسخ گفت و حتی در مواردی خنثی کرد.

رشد فعالیتهای سازمان یافته

در نزدیکیهای مرگ معاویه، این فعالیت سازمان یافته، بیشتر و آهنگ آن شتابنده تر بود؛ تا آنجا که فرماندار مدینه بر سر گزارشی که از فعالیتهای امام به دست آورده بود، به معاویه نوشت: «اما بعد. عمر بن عثمان [مأمور مربوطه] گزارش داد که مردانی از عراق و کسانی از سرشناسان حجاز نزد حسین رفت و آمد می کنند و گمان قیام او هست. من در این باره تفحص کردم و خبر یافتم که وی [حسین] هم اکنون قصد برافراشتن پرچم مخالفت دارد. نظر و فرمان خود را بنویس ...» [73].

پس از واقعه ی کربلا و شهادت امام فعالیت سازمان یافته ی شیعیان در عراق، به مراتب منظم تر و پرتحرک تر شده بود؛ و این تأثیری بود که حالات روانی شیعیان کوفه - که بسیاری از آنان در برابر ضربه ی دستگاه خلافت غافل گیر شده و نتوانسته

[صفحه 91]

بودند خود به صحنه ی پیکار عاشورا برساند - آن را ایجاد کرده بود و سوز تأسف و درد ایشان بدان رنگ و جلا می داد.

طبری، مورخ معروف قرن می نویسد:

«آن گروه [شیعه] پیوسته مشغول بودند

به جمع آوری سلاح و تهیه آمادگی های جنگی و دعوت پنهانی مردم - چه شیعه و چه غیرشیعه - به خونخواهی حسین. پس گروه از پی گروه به دعوت آنان پاسخ می دادند و به آنان می پیوستند و کار بر این شیوه بود تا یزید بن معاویه بمرد.» [74].

مؤلف جهاد الشیعه [75] به درستی اظهار نظر می کند که

«جمعیت شیعه پس از شهادت حسین همچون یک جمع متشکل و سازمان یافته که پیوندهای سیاسی و عقاید مذهبی به آن، یکپارچگی می داد و دارای گردآمدهای رهبران و نیروهای رزمنده بود، ظاهر گشت و گروه توابین نخستین نمودار وجود چنین جمعی بود.» [76].

ابتکار عمل در دست شیعیان

چنان که از مطالعه ی حوادث تاریخی و نیز از نظرات این مورخان فهمیده می شود، در حوادث زمان معاویه و همچنین رخدادهای پس از شهادت امام حسین علیه السلام، تنها ابتکار عمل و طراحی و رهبری این حوادث، مربوط به شیعیان و در دست آنان بود؛ وگرنه بسیار بودند کسانی از مردم معمولی که به خاطر انگیزه های انسانی یا نارضایی از دستگاه حکومت اموی و یا انگیزه ها و علل دیگر، عملا با شیعیان همگام گشته و به همراه آنان در میدانهای پیکار یا در اقدام هایی که

[صفحه 92]

دارای صبغه ی شیعی بود، شرکت می کردند. بنابراین نباید تصور کرد همه ی کسانی که در ماجراهای گوناگون آن بخش از تاریخ شرکت جسته و در آن نقشی فعال یا عادی داشته اند، در شمار شیعیان - یعنی تشکیلات منظم و حساب شده ی ائمه علیهم السلام - بوده اند.

هراس افکنی در دل سران رژیم خلافت

نکته ای که با توضیح بالا می خواهم بر آن تأکید کنم، این است که تا روزگار مورد بحث - یعنی پس از شهادت امام حسین علیه السلام - نام و اصطلاح شیعه مانند دوران امیرالمؤمنین علیه السلام فقط بر کسانی اطلاق می شد که از نظر اندیشه و عمل، با امام راستین دارای رابطه ی مستحکم و مشخص بودند. همین جمع بودند که پس از صلح امام حسن علیه السلام به فرمان آن حضرت تشکیلات پیوسته شیعی را به وجود

آوردند و همین ها بودند که با تبلیغات دامنه دار و عمیق خود، کسانی را به درون مرز آن تشکیلات درآورده و کسان بیشتری را که از لحاظ اندیشه و ایدئولوژی، همپا و همانند آنان نبودند، به ماجراهای شیعی کشانیده بودند. بی گمان روایتی که در اوایل این گفتار از امام

صادق علیه السلام نقل کردیم - که جمع مؤمنان پس از حادثه ی عاشورا را به سه یا پنج نفر محدود می کرد - ناظر به کسانی از این دسته است؛ یعنی شیعیان و پیروان استوار ائمه علیهم السلام؛ کسانی که در حرکت و سیر تکامل پوی انقلاب علوی و هاشمی دارای نقشی آگاهانه و تعیین کننده بودند.

بر اثر تلاش پنهانی و ظاهرا آرام امام سجاد علیه السلام، این جمع، عناصر بالقوه ی خود را بازیافت و جذب کرد و گسترش داد و همان طور که امام صادق علیه السلام در روایتی که هم اکنون بدان اشارت رفت، بیان فرموده، مردم پیوستند و فزونی گرفتند، و خواهیم دید که در دوران امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام همواره همین

[صفحه 93]

جمع بود که حرکات شبهه انگیزش سران رژیم خلافت را به هراس می افکند و گاه به عکس العملهای خشونت آمیز برمی انگیخت.

شیعه، نامی برای حزب امامت

در عبارتی کوتاه، نام شیعه در فرهنگ تشیع و نیز در تفاهم و درک غیر شیعیان در قرنهای نخستین اسلام و در زمان ائمه علیهم السلام بر کسی اطلاق نمی شد که فقط محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل داشته باشد یا صرفا به حقانیت آنان و صدق دعوتشان معتقد باشد - هر چند در حوزه ی فعالیت و حرکتی که مرکز و محور آن، امام بود، شرکت نداشته باشد - بلکه به جز اینها، شیعه بودن یک شرط اساسی و حتمی داشت و آن عبارت بود از پیوستگی فکری و عملی با امام و شرکت در فعالیتی که به ابتکار و رهبری امام در جهت باز یافتن حق غصب شده و تشکیل نظام علوی و اسلامی در

سطوح مختلف فکری، سیاسی و احیانا نظامی انجام می گرفت. این پیوستگی، همان است که در فرهنگ شیعه «ولایت» نامیده می شود. در واقع، شیعه نامی بود برای حزب امامت؛ حزبی که به رهبری امام به فعالیتهای معینی سرگرم بود و همچون همه ی حزبها و سازمانهای معترض در دوران اختناق، با استتار و تقیه می زیست. این، چکیده و عصاره ی نگاهی دقیق به زندگی ائمه علیهم السلام و به ویژه امام صادق علیه السلام است. همان طور که قبلا گفتیم، این چیزی نیست که بتوان برای اثبات آن در انتظار دلایل صریح نشست؛ چرا که هرگز بر سر در یک خانه ی پنهان نباید و نمی توان در انتظار تابلویی بود که بر آن نوشته باشند: «این یک خانه ی پنهان است.» ؛ اگر چه نمی توان هم بدون قرائن حتمیت بخش، وجود آن را مسلم دانست. پس شایسته آن است که به جستجوی قرائن و شواهد و اشارات برخیزیم.

[صفحه 94]

باب، وکیل، صاحب سر

از تعبیرات بسیار پر معنایی که در روایت مربوط به زندگی ائمه علیهم السلام یا در سخن مؤلفان قرنهای نخستین، نظر بیننده ی دقیق را جلب می کند، تعبیر «باب» و «وکیل» و «صاحب سر» است. به جز روایات، محدثان بزرگ شیعه نیز با تتبع و بررسی خستگی ناپذیری که در روایات گزارشگر زندگی امامان داشته اند، کسانی از یاران ائمه علیهم السلام را با عنوان «صاحب سر» یا «باب» یا «وکیل» معرفی کرده اند. ابن شهرآشوب، محدث و رجالی برجسته ی شیعه در شرح حال چند نفر از امامان، کسی را به عنوان «باب» آن امام معرفی می کند؛ مثلا در احوال امام سجاد علیه السلام: «و کان بابه یحیی بن ام طویل»، و

در شرح حال امام باقر علیه السلام: «و کان بابه جابر بن یزید الجعفی»، و در شرح حال امام صادق علیه السلام: «و کان بابه محمد بن سنان» . در رجال کشی درباره ی زراره و برید و محمد بن مسلم و ابوبصیر، تعبیر «مستودع سری» (امانتدار راز من)، و در کتب حدیث درباره ی معلی بن خنیس تعبیر «وکیل» از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است. هر کدام از این تعبیرها هم که از امام نقل نشده و گفته ی مؤلفان قدیمی شیعه باشد، بی شک محصول تتبعی وسیع در زندگی ائمه علیهم السلام و نتیجه ی استنباطی است که خصوصیات آن را وی به دست داده است. به هر حال انتخاب این تعبیرهای پر معنی، حاکی از خصوصیات جالب و مهم در زندگی ائمه علیهم السلام است.

این سه تعبیر: «در» «کارگزار» و «رازدار» برای هر کس که در این کلمه ها اندکی دقت به خرج دهد، نمایشگر یک دستگاه پنهان است که در ماورای فعالیتهای ظاهری ائمه علیهم السلام و یا در بطن همین فعالیتها وجود داشته است. خوب است اندکی به تأمل در این سه تعبیر بپردازیم:

[صفحه 95]

راز در زندگی امامان چیست؟

تا کسی «راز» ی نداشته باشد، «رازدار» ی هم ندارد. این راز در زندگی امامان شیعه چیست؟ این چیست که همه ی یاران و معتقدان به امام را شایستگی یا قدرت تحمل آن نیست و فقط کسانی معدود و انگشت شمارند که چون به لیاقت و صلاحیت تحمل آن نایل آمده اند، شرف «رازداری» یافته اند؟ در زبان معمولی شیعیان روزگاران اخیر که همه چیز را از دور می نگرند، این راز «امامت» است. ولی راز امامت چیست؟ آیا اسرار غیبی و ماوراء الطبیعی است؟ تمکن و قدرت

بر کارهای خارق العاده و آوردن معجزه ها و آگاهی از غیب است؟

من بی آنکه در امکان چنین قدرتمندی ها و آگاهی ها از انسانهایی چنان والا و محتشم، چیزی برخلاف خرد و دانش بیابم، و بی آنکه این مدعا را با شناختی که از انسان و جهان در جهان بینی اسلام به دست می آید، منافی بدانم، این را نمی پذیرم که «راز امام» در چنین مسائل ماوراء الطبیعی خلاصه شود.

چرا امام به یاران خود در فضیلت کتمان چنین چیزی، چندان توصیه و تأکید کند که در کتب حدیث شیعه، بابی با عنوان «باب الکتمان» [77] پدید آید؟ این راز باید چیزی باشد که در صورت برملا شدنش، جمع شیعه و خود امام را خطری بزرگ تهدید کند و آن، چیزی غیر از امور غیبی و ماوراء الطبیعی است. آیا مربوط به معارف شیعی است؟ تفسیری که شیعه از اسلام می کند و نظر خاصی که در فقه و احکام شرع ارائه می دهد؟

در اینکه این معارف در دوران اختناق اموی و عباسی باید با تدبیر و کاردانی اظهار شود، با همه کس مطرح نگردد و نااهلان را به آن راهی نباشد، حرفی

[صفحه 96]

نیست؛ ولی با این همه، این را نمی توان «راز» امام دانست. این معارف با همه ی اختصاصی بودن، در صدها حوزه ی حدیث و فقه در چندین شهر بزرگ کشور مسلمان آن روز مطرح بود و شیعیان آن را برای یکدیگر نقل و شرح و تفسیر می کردند و همچون وظیفه ای در آموختن آن به یکدیگر می کوشیدند. به سخنی دیگر، این معارف، اختصاصی بود؛ ولی راز امام نبود.

اختصاصی، یعنی این که رواج و رونق آن محدود

به جمع شیعه است و غیرشیعه فقط در شرایطی خاص می تواند بدان دست یابد؛ ولی چنین نبود که تعداد انگشت شماری از یاران و صحابه ی امام آن را بدانند و دیگران نه تنها از آن مطلع نباشند، که راهی هم به آن نداشته باشند، و شیعیان خاص حق نداشته باشند آن را به ایشان بگویند.

رازهای ناگشودنی تشکیلات

مسائل و مطالبی پیرامون اسرار جمع تشکیلاتی امام وجود دارد. یک جمع که با هدفی انقلابی و با ایدئولوژی راهنما، در میدان مبارزه ی سیاسی و فکری گام می نهد، دارای اسراری است. تاکتیکهای پیش بینی شده، زمان و مکان اقدامهای بزرگ، نام و نشان و تکلیف مهره های مؤثر، منابع مؤثر مالی، خبرها و گزارشها از پاره ای حوادث و وقایع مهم ... اینها و مطالبی از این قبیل، رازهای ناگشودنی تشکیلات است که جز برای کارگزاران اصلی و شخص رهبر، برای کس دیگری دانستنی نیست. ای بسا پس از زمانی کوتاه یا دراز، همه ی این مطالب افشاء شود؛ ولی تا پیش از زمانی معین، فقط افراد معینی که سر و کار این راز با آنها است، می توانند آن را بدانند؛ و این ها همان «رازداران» یا «امانتداران راز» هستند. بازگو

[صفحه 97]

کردن این رازها به دوستان و شیعیان، در حکم راهگشایی دشمنان به سوی آنها است؛ و این خطایی بزرگ و خسارت بخش است؛ خطایی که گاه عاقبت به انهدام یک جمع منتهی می شود. کسی که «سر امام» را برملا کند، در عمل، کار یک دشمن را کرده است. پس به آسانی می توان معنی و وجه این سخن امام را دانست که «آنکه با ما به پیکار برمی خیزد، بر ما

گرانبار تر نیست از آنکه راز ما را افشاء می کند.» [78].

باب، واسطه ی میان امام و شیعیان

در ارتباطات بسیار پنهانی امام با شیعه، گاه لازم است اسرار تشکیلاتی، غیرمستقیم و به وسیله ی «واسطه ها» میان امام و شیعیان مبادله شود؛ این یک تدبیر کاملا معقول است. هنگامی که چشمها و گوشهای بیگانه با ولعی هر چه بیشتر در انتظار کشف ارتباطات شیعیان با امام اند - در موسم حج، در زیارت مدینه، در رفت و آمد کاروانها از شهرهای دوردست ... - هرگونه رابطه ای میان امام و افراد، اگر به وسیله ی جاسوسان خلیفه کشف شود، می تواند سرنخ دنباله داری به سوی اعماق تشکیلات شیعه باشد. در این مواقع، امام، خود نیز افراد را به ملایمت و گاه به عتاب، از خود دور می ساخته است. به سفیان ثوری می گوید: «تو مورد تعقیب دستگاهی، و پیرامون ما جاسوسان خلیفه، هستند. تو را طرد نمی کنم، ولی از نزد ما برو.» [79].

برای کسی از شیعیانش که در راه به او برخورد کرده و از روی تقیه، روی از او

[صفحه 98]

برگردانیده، از خدا طلب رحمت می کند و کسی را که در موقعیتی مشابه، با احترام به او سلام داده، مورد نکوهش قرار می دهد. [80].

در چنین مواردی لازم است میان امام و این کسان - که احیانا به اشاره و فرمان امام یا اطلاع او از راز و گزارششان محتاجند - کسی واسطه باشد. این واسطه، «باب» است. «باب» قاعدتا باید از زبده ترین و نزدیک ترین یاران امام باشد، و نیز از پربارترین آنها از لحاظ خبر و اطلاع. باید همان زنبور عسلی باشد که اگر حشرات موذی بدانند در اندرون او

چیست، قطعه قطعه اش می کنند و شهدش را می ربایند. [81] و تصادفی نیست که می بینیم این «باب» ها غالبا مورد تعقیب و انتقام سرسختانه ی حکومت قرار گرفته اند. یحیی بن ام طویل - «باب» امام سجاد علیه السلام - با آن وضع فجیع کشته می شود. [82] جابر بن یزید جعفی - «باب» امام باقر علیه السلام - جنون تصنعی اش را برملا می سازد و از کشته شدن، که دستور آن از طرف خلیفه چند روز پیش از دیوانگی اش به حاکم کوفه رسیده بود، می رهد. محمد بن سنان - «باب» امام صادق علیه السلام - نیز اگر در معرض چنین خطراتی قرار نمی داشت، شاید امام - که در مواردی به صراحت از او اظهار رضایت و تمجید فرموده - او را به ظاهر مورد طرد خود قرار نمی داد. تبری جستن و اظهار بیزاری امام از یک راوی معروف و شناخته شده که بارها رضایتمندی امام از وی به گوش نزدیکان و خواص رسیده، به گمان قوی هیچ موجبی جز یک تاکتیک تشکیلاتی نخواهد داشت.

[صفحه 99]

وکیل چه کسی است؟

همین سرنوشت در انتظار «وکیل» نیز هست. حافظ و مباشر جمع آوری و تقسیم اموالی که در اختیار امام است، بی گمان از اسرار زیادی باید آگاه باشد که کمترین و کوچک ترین آنها، نام مؤدیان و گیرندگان آن اموال است؛ و این برای دشمنان تشکیلات امام طعمه ی کوچکی نیست. سرنوشت عبرت انگیز معلی بن خنیس - «وکیل» امام صادق علیه السلام در مدینه - و اظهارات تقیه آمیز امام درباره ی مفضل بن عمر، «وکیل» آن حضرت در کوفه، نمونه ی روشن و روشنگری بر این مدعا است.

نحوه ی تکاپوی تشکیلاتی شیعیان

این سه عنوان (باب، وکیل، صاحب سر) که مصداق هر یک را در چهره های مشخص و مبرزی از رجال شیعه می توان یافت، طرح تاریک و روشنی از واقعیت شیعه و روابط آن با امام و مجموعا نحوه ی تکاپوی تشکیلاتی شیعیان به دست می دهد.

شیعه در این طرح، مجموعه ای از عناصر هماهنگ و همگام و مصمم است که گرد محوری عظیم و مرکزی الهام بخش و مقدس جمع شده است؛ از او می آموزد و فرمان می گیرد؛ برای او خبر و گزارش می آورد؛ امیدش

به او و چشمش به اشاره ی او است؛ حتی جوشش بی تاب کننده ی احساسات خود را نیز - که برای یک جمع مستضعف و مصمم بر مبارزه، گاه بر اثر فشار ناروااییها و بی عدالتی ها طبیعی است - به توصیه ی حکیمانه ی او مهار می کند؛ و شیوه های کار پنهان، مانند رازداری، کم گویی، بی نشان زیستن، تعاون درون جمعی، زهد و پارسایی انقلابی و مانند اینها را هم به تعلیم او و به عنوان کاری مقدس و خدایی می آموزد و به کار می بندد.

والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته

پاورقی

[1] قرآن کریم، سوره ی احزاب، آیه ی 23.

[2] قرآن کریم، سوره ی انبیاء، آیه ی 73.

[3] تا آنجا که من دیده ام، برای این مضمون در هشت روایت دیگر هیچ سندی نقل نشده و فقط به حکایت ماجرا اکتفا گردیده و در یک روایت، معلوم نیست راویان مطلب را از چه کسی نقل می کنند و خود مسلما در مجلس حضور نداشته اند. تنها در یک روایت، راوی این مطلب را از امام نقل می کند و البته با اسنادی غیر موثق. (ر. ک: بحارالانوار، ج 47،

ص 182؛ و قاموس الرجال، ج 9، ص 509).

[4] وقتی منصور می میرد، در خزانه اش ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار پول نقد موجود بود (عصر الازدهار، صص 60 - 70).

[5] وی دومین و آخرین وزیر منصور بود؛ مردی عاقل و کارآمد و حسابدان و با هیبت و فصیح و با تدبیر که تا آخر زندگی منصور (سال 158) در پست وزارت باقی ماند. در وفاداری او نسبت به منصور و بنی عباس همین بس که در موقعیتی بحرانی و در حالی که به احتمال فراوان اختلافات داخلی میان عموهای منصور با دیگر وارثانش، سلسله ی بنی عباس را به زوال و انقراض تهدید می کرد، ربیع تنها کسی بود که این رشته ی نزدیک به گسستگی را پیوند داد: وصیت نامه ای از زبان منصور تهیه کرد و در آخرین لحظات زندگی او، از همه ی سران و سردمداران و حکام ولایات برای مهدی - پسر منصور - بیعت گرفت و دیگر مدعیان را در برابر عمل انجام شده قرار داد. (ر. ک: عصر الازدهار، ص 59 و 70).

[6] فیلیپ حتی، مستشرق یهودی نویسنده ی کتاب «تاریخ عرب» .

[7] پطروشفسکی، مورخ و محقق روسی نویسنده ی کتاب «اسلام در ایران» .

[8] از سال رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام.

[9] قرآن کریم، سوره ی حدید، آیه ی 25.

[10] کافی، ج 1، ص 369.

[11] طراحی شدن بر طبق نیازهای اصیل و ثابت انسان، و انعطاف پذیری و قابلیت جذب عناصر منطقی و علمی از هر جا و هر نوع (با حفظ جهت گیری اصولی مکتب و در صورت انطباق با جهان بینی مکتب) از جمله ی این ویژگی ها است.

[12]

نامه ی 62 نهج البلاغه فیض الاسلام.

[13] بحارالانوار، ج 46، ص 144. در روایت دیگری، نام جابر بن عبدالله انصاری نیز بر این سه نفر افزوده شده است. و باز در روایت دیگری به جای جابر بن عبدالله، سعید بن مسیب مخزومی، و به جای جبیر بن معطم، حکیم بن جبیر نام آورده شده است (بحار، ج 46، ص 44). و باز در روایت دیگری، بر این همه، نام سعید بن جبیر افزوده و به جای جبیر بن معطم، محمد بن جبیر بن معطم ذکر شده است (رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص 115).

[14] به نظر محقق شوشتری، عالم رجالی معاصر (قاموس الرجال، ج 9، ص 399) «جبیر بن معطم» این حدیث، تحریف شده ی «حکیم بن جبیر بن معطم» است.

[15] قرآن کریم، سوره ی ممتحنه، آیه ی 4.

[16] بشاره المصطفی، ص 26.

[17] نمونه ی دیگری از روش یاران امام سجاد که باز درباره ی همین شیعی بزرگوار در حدیثی چنین آمده:

یحیی بن ام طویل را دیدم که در کناسه (یکی از محله های شهر کوفه) ایستاده بود و با صدای بلند فریاد می زد: ای گروه دوستان خدا ! ما بیزاریم از آنچه می شنوید. هر کس علی را لعنت کند، لعنت خدا بر او باد. ما بیزاریم از مروانیان و از آنچه به جای خدا می پرستند. آنگاه صدای خود را آهسته می کرد و گویا به عنوان دستوری به دوستان نزدیک می گفت: با آن کس که اولیای خدا را دشنام می دهد، منشینید. با آن کس که در راه ما شک دارد، کنار میایید. هر کس به حاجتی از شما نیازمند بماند، به او خیانت کرده اید. آنگاه این آیه ی را می

خواند: «انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم ...» ؛ ما برای ستمگران آتشی فراهم کرده ایم که لهیب و دود آن همچون خیمه ای آنان را فرا گرفته است [سوره ی کهف، آیه ی 29]. (قاموس الرجال، ج 9، ص 399).

[18] «می پنداشتیم از زهری بسیار حدیث نقل کرده ایم تا آنگاه که ولید کشته شد ... دفترها بود که از خزانه ی ولید بر چهارپا بار می شد و می گفتند اینها از دانش زهری است» . (طبقات ابن سعد، ج 2، جزء 2، ص 136 - 135).

[19] ر. ک: «اجوبه مسائل جار الله» سید شرف الدین عاملی، ص 60 - 59 و نیز «در اسارت فی الکافی و الصحیح»، ص 261.

[20] بحارالانوار، ج 46، ص 147 - 146، به نقل از کافی، ج 5، ص 244.

[21] بحارالانوار، ج 46، ص 95.

[22] بحث درباره ی زندگی امام سجاد علیه السلام و نمودارهای مجاهدت و تلاش توان فرسایش و حوادث مختلف روزگارش، از شیرین ترین و عبرت انگیزترین بخشهای زندگی امامان شیعه است. به امید مقاله ای مستقل در این مقوله.

[23] شرح النهج، ج 4، ص 104؛ و بحار، ج 46، ص 143.

[24] بحار، ج 46، ص 229.

[25] همان.

[26] از جمله، روایت ابی حمزه ی ثمالی: «حتی اقبل ابوجعفر علیه السلام و حوله اهل خراسان و غیرهم یسئلونه عن مناسک الحج» (بحار، ج 46، ص 357) و روایتی که ماجرای گفتگوی عبرت انگیز و کوبنده ی یکی از علمای خراسان با عمر بن عبدالعزیز را نقل می کند. (ر. ک: بحار، ج 46، ص 336).

[27] بحار، ج 46، ص 288.

[28] همان.

[29] قصیده ای که با این بیت شروع می شود:

من لقلب متیم مستهام

عیر ما صبوه و لا احلام

و به این

بیت پر مغز و کوبنده و سرشار از معرفت می رسد:

ساسه لاکمن یرعی النا

من سواء و رعیه الانعام.

[30] مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 207.

[31] بحار، ج 46، ص 258.

[32] بحار، ج 46، ص 360.

[33] شرح ستایش امام از فضیل را در قاموس الرجال، ج 97، صص 345 - 343 ببینید.

[34] قاموس الرجال، ج 2، ص 330 - 329 و بحار، ج 46، ص 283 - 282.

[35] این حقیقت را به جز ماجرای جابر و ماجراهای متعدد دیگری شبیه به آن روایت، عبدالله بن معاویه جعفری نیز که پیام تهدید آمیز حاکم مدینه به امام باقر علیه السلام را نقل می کند، صریحا تأیید می نماید. (ر. ک: بحار، ج 46، ص 246).

[36] ای آدمها (ایها الناس) خطاب به گروهی از عالی ترین مقامات دولتی که در مجلس با این حساسیت و عظمت، گرد خلیفه نشسته و به دفاع از او کمر بسته اند؛ یعنی در حقیقت نفی همه ی ارزشهایی که در آن جامعه ی طاغوتی، این مستکبران را از عامه ی مردم جدا می کرد و شخصیت ویژه ی آنان را تشکیل می داد؛ پیکاری اصولی و عمیق در لباس یک خطاب ساده.

[37] طبق بعضی از روایات، به مردم شهرهای بین راه چنین وانمود شده بود که محمد بن علی و جعفر بن محمد نصرانی شده و از دین اسلام برگشته اند. (بحار، ج 46، ص 306)

مشابه این ماجرا را در نهضت آزادی هندوستان در دهه های میانه ی قرن 19 می توان دید: مولانا که از علمای مذهبی معروف و معتبر هندوستان و

نخستین رهبران مقاومت مسلمانان هند - پیشگامان جنبش آزادی خواهانه ی قاره - محسوب می گشتند، از طرف جمعی از

روحانیون مخالف با مبارزه، به عنوان «وهابی» معرفی شدند. برای این تهمت، هیچ گونه مناسبت و بهانه ای لازم نبود؛ فقط همین بود که این چهره های محبوب و معروف و مبارز باید در نظر توده ی بی خبر و نا هوشیار، از اعتبار و اعتماد بیفتند و برای این منظور، تهمت وهابی گری وسیله ی مناسبی بود. ویران گریهای اعتقادی و عملی فرقه ی وهابی در حجاز که خود نغمه ی دیگری بود، از شیپور بد آهنگ استعمار در آن روزها تازه پا می گرفت و موجی از خشم و نفرت در همه ی اقطار اسلامی پدید می آورد و تهمت وهابی گری در هر جا می توانست محبوب ترین چهره ها را از نظرها ساقط کند. عامه ی مردم به درستی نمی دانستند و نمی توانستند بدانند وهابی گری چیست و از کجاست و چه می گوید و چه می خواهد بکند و آیا این علمای پاکباخته که عمر خود را در مبارزه با استعمار انگلیس گذرانیده اند، ممکن است وهابی - یعنی آلت دست انگلیس - باشند؟ تنها چیزی که می دانستند، این بود که وهابی گری یک مسلک غلط و انحرافی است و اکنون می شنیدند که این علمای مبارز، وهابی اند؛ و همین کافی بود. (نگاه کنید به کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» چاپ آسیا). و من وقتی ماجرای احضار امام باقر و امام صادق علیه السلام به شام و تهمت نصرانی گری به آنان را با ماجرای صد و چند سال پیش هندوستان تطبیق می کنم و آنگاه به اوضاع و احوال جاری زمان و مکان خودمان نظر می افکنم، با حیرتی تأسف آمیز این مصرع عربی را به یاد می آورم:

«الناس کالناس؛ و الایام واحده» ؛ آدمها همیشه همانندند و روزگاران، همواره همسان.

[38] بحار، ج 46، ص 264، به نقل از کافی.

[39] بحار، ج 46، ص 361 و 362.

[40] کافی، ج 1، ص 368.

[41] عن ابی عبدالله قال: قال لی ابی: یا جعفر اوقف لی من مالی کذا و کذا لنوادب تندبنی عشر سنین بمنی ایام منی. (بحار، ج 46، ص 215 و 220).

[42] اقتباس از آیات 15 و 31 سوره ی مریم.

[43] و مورخ، همه ی آنها را بی استثناء به خوارج منسوب می کند، که این خود نمایانگر انگ مخصوص دستگاه خلافت بر این شورشها و قیامهای غالبا و یا لااقل بعضا حق طلبانه می تواند بود.

[44] خالد بن عبدالله قسری متهم شد که درآمد سالانه اش سیزده میلیون است. هشام به او نوشت:

کسی غله نفروشد تا غله ی امیرالمؤمنین به فروش برسد!

خالد که قلبا با خلیفه یکرنگ نبود، در خطبه می گفت: مردم گمان می کنند نرخها را من بالا می برم. هر که نرخها را بالا برد، لعنت خدا بر او باد. (می خواست بگوید این کار خلیفه است). زن هشام لباسی داشت که تارهای آن از طلا بود و بر آن نگین های گرانبها آویخته؛ چندان که از سنگینی آن، یارای راه رفتن نداشت. قیمت گذاران هرگز نتوانستند برای آن بهائی معین کنند ... و خود او فرشی داشت به طول 100 و عرض 50 ذراع، بافته از حریر و طلا ... (ابن اثیر، ج 5، ص 220 / و بین الخفاء و الخلفاء، ص 28 و 56).

[45] از هزاران نمونه موضع گیری ننگین و خیانت آمیز و در عین حال ابلهانه ی این حضرات، این یک نمونه

است و نمایشگر حدیث مفصل: حسن بصری مبارزه ی با حجاج بن یوسف - آن طغیانگر خون آشام و متجاوز و بی نماز - را جایز ندانست و با این کار مخالفت کرد و چنین گفت: رأی من آن است که با وی مستیزید؛ چه اگر وی عقوبتی باشد که خدا بر شما مسلط کرده، شما را قدرت آن نیست که عقوبت خدایی را با شمشیر دور سازید؛ و اگر بلایی باشد که نازل شده، صبر کنید تا خدا خودش حکم کند؛ که او بهترین حکم کنندگان است! (طبقات ابن سعد، ج 1، ص 119، به نقل از نظریه الأمامه محمود صبحی، ص 23).

[46] این نکته درخور تأمل و دقت بسیار است که با همه ی انحرافی که رفتار و عینیت جامعه از اندیشه ی درست اسلامی داشت، باور دینی در ذهن عامه و حتی بسیاری از سران چندان بود که در عمل و زندگی آنان نقشی حساس دارا باشد. از راه همین باور عمومی - که بدبختانه باوری بود به ساخته هایی به نام اسلام، نه باور به اسلام راستین - رژیم خلافت توانسته بود حیات ننگین خود را حفظ کند. نمونه یی از این پایبندی به باور دینی را که چه نیکو به کار سردمداران می آمد، در مسأله ی «بیعت» می توان مطالعه کرد. چه بسیار مردمی که به احترام پیمان و به ملاحظه ی این که شکستن عهد - و مخصوصا عهد بیعت - حرام است، با همه ی خلافکاری هایی که از خلیفه می دیدند، پاس بیعتی را که با او کرده بودند، می داشتند و از فرمان او سر نمی پیچیدند. و چه بسیار مواردی که «وصیت» و «بیعت»

نقش قاطع خود را در امکان تداوم نظام خلافت بروز دادند و از تلاشی یک رژیم مانع شدند.

[47] بحار، ج 47، ص 131.

[48] رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص 158.

[49] رجال کشی، چاپ مصطفوی، صص 156 و 157.

[50] کافی، ج 1، ص 198.

[51] جری له من افضل ما جری لمحمد ... و لقد حلمت علی مثل حموله ... و کذلک یجری الائمه الهدی واحدا بعد واحد. کافی، ج 1، ص 196.

[52] کافی، ج 1، ص 189.

[53] برای نمونه، کتابهای متعددی که در دهه های اخیر از طرف مستشرقان و نیز نویسندگان مسلمان شیعه و سنی نوشته شده و در آن بدون استثناء نقش ائمه ی شیعه در قبال مسئله ی حکومت، نقش منفی و بی تفاوت و یا حتی سازش کارانه، بلکه حتی به کلی دور از سیاست معرفی گردیده است، مطالعه شود؛ مانند «نظریه الامامه لذی الشیعه» و «التشیع و التصوف، و الامام الصادق و المذاهب الاربعه، العباسیون الاوائل» .

[54] سیاسه لاکم یری رعیه الناس سوء و رعیه الانعام.

[55] بحار، ج 47، ص 58.

[56] اصول کافی، ج 1، ص 186.

[57] بحار، ج 47، ص 72.

[58] العباسیون الاوائل، دکتر فاروق عمر، ص 104.

[59] چگونه ممکن است؟ و این هرگز شدنی نیست که دختر زادگان، میراث عموها را مالک شوند.

[60] پسران عباس، میراث برحق اویند؛ همچنان که عمو مانع از رسیدن نوبت ارث به پسر عمو است.

[61] هر کس من مولای اویم، پس این (علی) او را مولاست و مخالفان بدین زمان، راضی و قانع نگشتند.

[62] دختر، یک نیمه ی کامل از مال شخصی را ارث می برد؛ در حالی که عمو را هیچ سهمی از ارث نیست.

[63] میراث پیامبر، ایشان را

زیان بخشید؛ زیرا از هر سو طعمه ی وحشت و مرگ شدند.

[64] معلوم است که پدر ما علی، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام مسلمانان بود. اکنون با اینکه فرزندان او زنده اند، چگونه شد که شما حکومت را از او به ارث بردید؟ طبری، ج 6، ص 195، به نقل از جهاد الشیعه، ص 43.

[65] کافی، ج 1، ص 186.

[66] قرآن نیز همین مضمون را در چندین جا به زبانهای گوناگون تکرار کرده است؛ از ستیزه ی تابعان و متبوعان راه ضلال سخن گفته و از شکوه ی تابعان که: ما را این پیشوایان گمراه به گمراهی کشاندند ... و سرانجام، این را نیز یادآور شده که چنین عذری از هیچ کس پذیرفته نمی شود و سرنوشت همسانی برای هر دو گروه گمراه انتظار است. رجوع شود به آیه ی 167 سوره ی بقره، آیه ی 91 تا 102 سوره ی شعراء، آیه ی 31 تا 33 سوره ی سباء، آیه ی 97 سوره ی نساء.

[67] این معنی برای کلمه ی «مزایلا» مستفاد از گفتار عالم حدیث شناس معروف، علامه ی مجلسی است در کتاب مرآت العقول.

[68] کافی، ج 1، ص 238.

[69] مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 238.

[70] تحف العقول، چاپ اعلمی، ص 82.

[71] این وضعیت با بافت کنونی جوامعی که تحت رهبری و زمامداری احزاب اداره می شوند، تا حدودی و از جهاتی قابل مقایسه و تشبیه است.

[72] ر. ک صلح امام حسن علیه السلام.

[73] ثوره الحسین، ص 118، به نقل از اعیان الشیعه و الاخبار الطوال.

[74] تاریخ طبری، ج 7، ص 46، به نقل از جهاد الشیعه، ص 28.

[75] خانم سیمرت مختار اللیثی.

[76] جهاد الشيعه، ص 27.

[77] رجال كشى، چاپ مصطفوى، ص 380.

[78]

رجال کشی، چاپ مصطفوی، ص 380.

[79] مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 248.

[80] کافی، ج 2، ص 219.

[81] این تعبیر، از حدیث گرفته شده است.

[82] در حالی که هنوز زنده بود، پای او را قطع کردند و سپس وی را به قتل رساندند. برای آشنایی با این چهره ی بسیار منور، بنگرید به رجال کشی و سایر کتابهای رجال.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109